

دروازة گلرودنی



۹

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: دیوان اشعار سید علی محمد کازرون

مؤلف: حاج سید علی محمد کازرون

موضوع: ۹۸ / ۳۶

شماره ثبت کتاب: ۳۰۵۵۳



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: دیوان اشعار سید علی محمد کازرون

مؤلف: سید علی محمد کازرون

موضوع: ۹۵ / ۳۶

شماره ثبت کتاب: ۴۰۵۵۳



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

۱۱
۶۹۷



نشریه ۵

کانون دانش پارس

دیوان

فصاحت بنیان عمدة الحکماء الالهیین و فخر المحققین

آقا سید علی مجتهد گازرونی

رحمة الله علیه و شرح حال ایشان

نگارش

علی قلی بجزرزی

پرورش پرستانهای شیراز

از انتشارات

کتابخانه احمدی - شیراز

مؤسسه ۱۳۲۶ هجری قمری

جمادی الثانی ۱۳۷۰

چاپخانه مهرگان - شیراز

لب شیرین تو آموخت به رحمت شب و روز

همچو طوطی بدو صد شور شکر خانی را

تهای

ضمن

شمند

و از

لسفه

شمند

زی و

صمات

سفانه

بخعی

قد مه

رفت

فیقت

حترم

ند و

چاپ

د

ن

فهرست کتاب

موضوع	صفحه
فهرست کتاب	ج
مقدمه ناشر	د
مقدمه کا نون دانش پارس	هـ
عکس آن مرحوم	ز
دبیاچه نگارنده	۱
بخش اول - شرح حال	۳
« دوم - اشعار فارسی - مسقط	۱۷
« « تضمین ها	۴۲
« « غزلیات	۴۶
« « اشعار متفرقه	۵۱
« سوم - اشعار عربی	۵۳
« چهارم - رساله فارسی	۷۷
« « « عربی	۸۴
نمونه خط آن مرحوم	۹۰
محل قبر آن مرحوم	۹۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه
نایب
نایب
نایب

نایب

نایب

نایب

نایب

نایب

نایب

نایب

نایب

نایب

بسمه تعالی

کتابخانه احمدی شیراز که از پنجاه سال پیش بر حسب امر حضرت قطب العرفاء الکاملین و افضل الاولیاء الواصلین غوث السالکین آقا میرزا احمد تبریزی «وحید الالباء» قدس سره از طرف رضوان آرامگاه آقا محمد کریم «آقا داداش احمدی تاج الفقراء» افتتاح گردیده از انجائیکه آن وجود شریف منشاء آثار خیر بود همواره بطبع و نشر کتب دینی و معارف حقّه و دواوین شعراء همت گماشته است که از آن جمله دیوان سحر بیان یگانه ادیب دانشمند و مجتهد عالیقدر مرحوم حاج شیخ علی ابیوردی که از شاهکارهای ادبی بشمار میرود با زحمت زیاد جمع آوری و طبع نمود. پس از آن بسیار مایل بود که دیوان فصاحت بنیان و معارف و حکمت توامان فخر المحققین مجتهد عالیقدر مرحوم آقا سعید علی مجتهد کازرونی را نیز طبع و نشر نماید تا در حقیقت موفق با انتشار دیوان طلیعین شده باشد

اکنون جای خوشوقتی است که بهمراهی «کانون محترم دانش پارس» که بوسیله نشریات خود چراغهای پر فروغی را فرا راه طالبین علم و دانش قرار میدهد این دیوان تهیه و کتابخانه احمدی پیروی از نیت حسنه آن بزرگوار بطبع و نشر این اثر نفیس اقدام نمود. امید است که مورد قبول صاحب نظران و دانشمندان گردد

کتابخانه احمدی شیراز

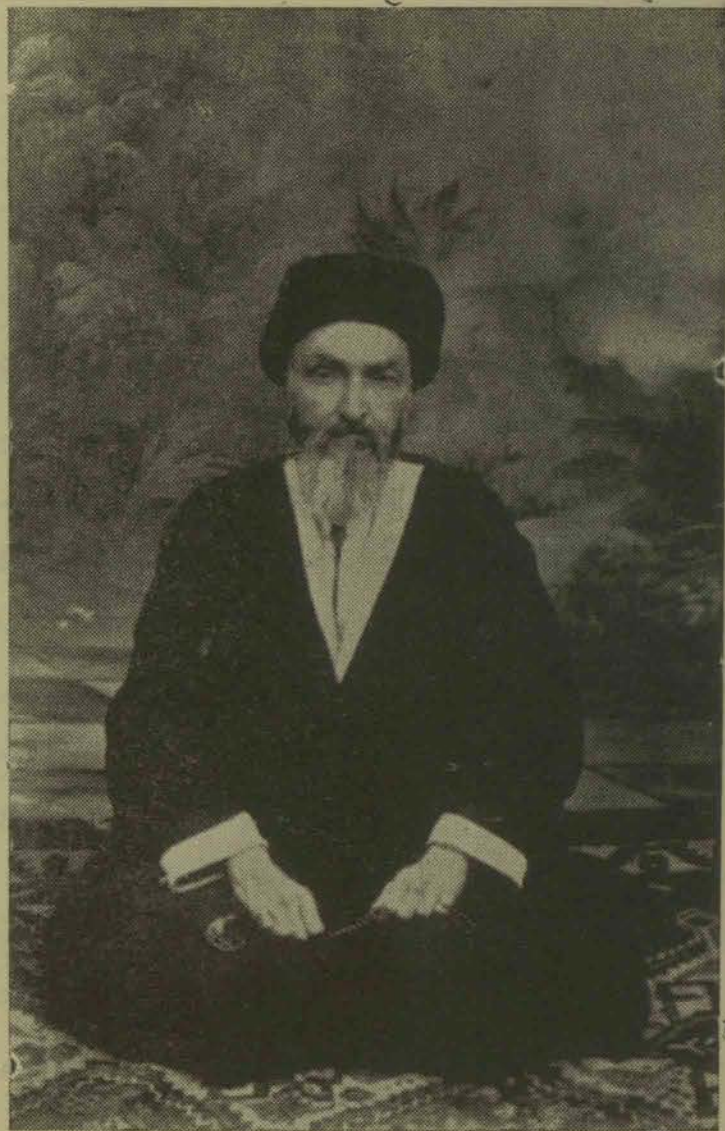
جمادی الثانی ۱۳۷۵

علی اکبر - نوری زاده

بنام خداوندانا و تو انا



یکی از مواد اساسنامه و برنامه «کانون دانش پارس» تجلیل از شخصیت‌های بارز علمی و ادبی تهیه شرح حال و انتشار آثار بزرگان و شعراء فارس میباشد. ضمن رجالی که حقاً میبایستی شرح حال و آثارشان جمع آوری و چاپ گردد حکیم دانشمند آیت الله آقا سعید علی مجتهد کازرونی است که از دانشمندان بنام فارس و از مفاخر قرن اخیر ایران بشمار است و در علوم معقول و منقول و مخصوصاً حکمت و فلسفه اعجوبه زمان خود بوده و بعلاوه شعر فارسی عربی را نیز نیکو میسروده همکار ارجمند آقای علی نقی بهروزی دبیر دبیر ستانهای شیراز که از اعضاء دانشمند و جدی کانون دانش پارس میباشند بر حسب تقاضای کانون داو طلب جمع آوری و تدوین اشعار و نوشتن شرح حال و سوانح زندگانی حکیم نامبرده شده و در اینراه زحمات و تحقیقات زیادی را متحمل گردید تا آنرا تهیه و برای چاپ آماده ساخت ولی متأسفانه برای کانون بواسطه مضیقہ مالی و عدم اقبال ابنای زمان بخیرید نشریات علمی و تاریخی و کمک نکردن بدین قبیل مجامع علمی و فرهنگی (که شمه ای از آن در مقدمه نشریه های اول و سوم کانون ذکر شده) چاپ آن میسر نبود و بیم آن میرفت که چنین اثر گرانبهائی بدست فراموشی سپرده شود. خوشبختانه نیت پاک و حقیقت طلبی آن دانشمند بزرگ یاری کرد و آقای علی اکبر نوری زاده مدبر محترم کتابخانه احمدی شیراز که از دانش پژوهان و خدمتگذاران صدیق فرهنگی میباشند و سالهای متمادی با آقا داداش احمدی (تاج الفقراء) مؤسس کتابخانه احمدی در چاپ و انتشار کتابهای سودمند همکاری کرده اند موافقت با انتشار این اثر نفیس نمودند کانون دانش پارس بدینوسیله اظهار سپاسگزاری از این اقدام نیک می نماید



وحید العصر، جامع المقبول و المنقول و فخر المحققین آیت الله سعید

آقا سعید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه

(ز)

بطوریکه ملاحظه میفرمائید بیاری خدا و همت معظم له باطرز آبرو مندی چاپ و بنام
نشریه پنجم کانون پارس تقدیم علاقمندان و دانش پژوهان میگردد

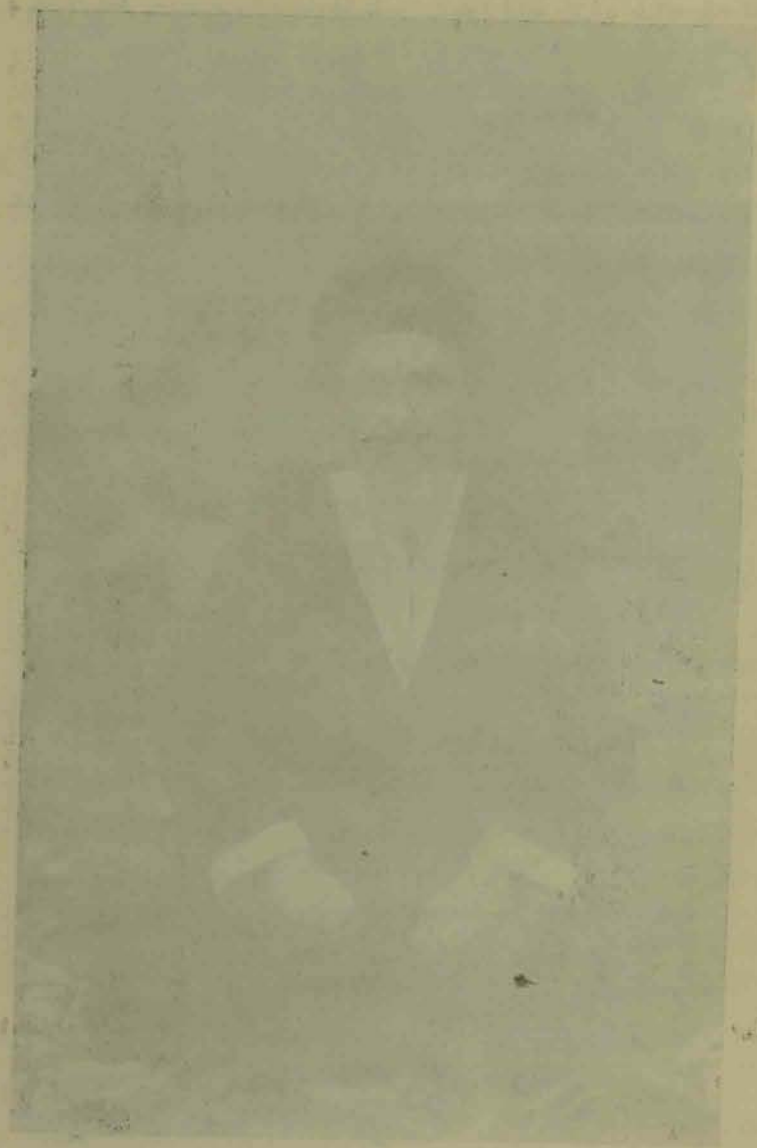
کانون دانش پارس چند کتاب دیگر نیز هم اکنون آماده چاپ دارد که بتوفیق
خداوندی و همکاری اعضاء کانون و بهمت از باب دانش و پیشش وسائل چاپ آنها هم فراهم میگردد

شیراز اول بهمن ۱۳۲۴ هـ آغاز چهارمین سال تأسیس

دبیر کانون دانش پارس - علی سامی



(و)



بیت خاتون آریغین سال ۱۲۸۵
روزنامه آریغین
دوره ۱۰
شماره ۱۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچه

چند سال پیش ، بر حسب تصادف یکی دو مسمط و غزل از اشعار خلد آشیان حکیم دانشمند آیت الله آقاسید علی مجتهد کازرونی بنظر اینجانب رسید . پس از مطالعه آنها دیدم که طبع گوینده بحری ذخار از جواهر حکمت و عرفان و اقیانوسی از لالی آبدار فضیلت و ادب بوده است . هر چه در ایات آن مسمطات دقیق تر میشدم بعلاوت به و مقام شامخ و درجه رفیع فقید سعید بیشتری میبردم و هر چه در ایات غزلیات و تضمین های او بهتر دقت مینمودم آنها را هم طراز ایات خواجه بزرگوار «حافظ شیرازی» مییافتم لذا شوق سرشاری پیدا کردم که در جمع آوری آن در آبدار و جواهر گرانها بکوشم و لذا در ظرف چند سال متوالی در جستجو و تکاپو بودم تا آنکه آنچه اشعار فارسی و عربی از آن مرحوم در دست بود جمع آوری نمودم .

از حسن تصادف ، سال گذشته یکی از رفقای عارف مسلک که مرا شایق جمع آوری اشعار آن مرحوم میدید جنگی را به بنده داد و پس از مطالعه معلوم شد که جنگ مزبور عین جنگ شخصی مرحوم آقاسید علی است که بسیاری از اشعار فارسی و عربی را بدست خود در آن نگاشته است و بعضی را هم دیگران در آن پاکتوس کرده اند .

بالاخره پس از استنساخ آنها در صدد بر آمدم که آنها را با اشعاری که از آن مرحوم در دست است مقابله کنم و در صحت آنها بکوشم لذا با اجازه حضرت حجة الاسلام آقای صدر الاسلام که از مردان شریف و بزرگوار است و با فقید سعید روابط خیلی نزدیکی داشته اند و بخصوصیات زندگی و اخلاقی آن مرحوم بهتر از هر کس واقف میباشند

هفته‌ای یکشب بمنزلشان رفته و اشعار جمع آوری شده را با اشعاریکه آقای احمدصدرنیا داشت مقابله نمودم و در تصحیح و تنقیح آنها کوشیدم و بدینوسیله از ایشان تشکر میکنم سپس با استفاده از اطلاعات مطالعین و مخصوصاً نظریات حضرت آقای صدرالاسلام شرح حال مفصل و جامعی برای فقید سعید نوشتم که از نظر خوانندگان گرامی میگذرد. وبسی خرسندم که نتیجه زحمات این چندسال بنده امر و بصورت کتابی در آمده و بهمت کتابخانه احمدی چاپ و منتشر میشود و نام و آثار آن مرد بزرگ که یقیناً در عصر خود نابغه بی نظیری بوده است باین وسیله از فراموشی مصون بماند.

شیراز - ۱۳۳۴

علی تهریزی



بخش اول

*(۵) (شرح حال) *(۵)

هفتاد و سه - در میان علماء و فقهاء حکماء و مجتهدینی که در قرن اخیر در فارس (وشاید در ایران) بوجود آمده اند هیچکدام بدرجه رفیع و مقام شامخ حجة الاسلام آیت الله فقید مرحوم آقا صدیق علی مجتهد کازرونی نرسیده اند زیرا که آن مرحوم؛ جامع معقول و معقول بود در کلیه علوم و فنون متداول آن روز و سرآمد اقران بوده است.

در فقه و اصول، تفسیر و حدیث، منطق و کلام، منطق و خطابه، ادبیات و ریاضیات، معانی و بیان و مخصوصاً در حکمت و فلسفه استاد مسلم بوده است در تقریر و بیان و تشریح مسائل مشکل مهارت فوق العاده ای داشته است و علاوه بر این همه کمالات و فضائل، شعر را نیز نیکو میسر آید و در اشعار «رحمت» تخلص میکرده است.

قصاید و مسمطات او که مشحون از معانی عالی و دقیق فلسفه و حکمت، عرفان و توحید است در نوع خود بی نظیر میباشد. غزلیات عارفانه آن مرحوم پای کمی از غزلیات اساتید ندارد. در تضمین هائیکه از غزلیات حافظ ساخته است بهمان سبک خواجه داد سخن داده است خلاصه آنکه این مرد روحانی بزرگ که از مفاخر فارس بلکه ایران است یکی از نوابغی است که خاک پاک فارس او را پروراند و متأسفانه آنطوریکه باید و شاید قدر مقام رفیع او را نشناخته اند.

اگر حس رقابت، رشک و کینه مانع نبود و محیط فارس هم در تاریکی جهالت و اغراض غوطه ور نبود یقیناً قدر و قیمت آن عالم جلیل بیش از آنچه اکنون معلوم است دانسته شده بود و قتیکه، مغرضین پای منبر سود مند آن مرد بزرگ می نشستند و با کلمات پرمغز او را می شنیدند، چون عتول قاصر آنها نمیتوانست بعمق معانی کلمات برسد، بدرجه رفیع و مقام شامخ او پی نمیبردند و یا دانسته یا رومی حق میگذاشتند و برای برگردانیدن توجه مردم میگفتند: **الحكمة ضالة المؤمن** (ومعنی این جمله را بمیل خود تعبیر

میکردند) و لذا آن مرد عالیقدر مجبور میشد که مجالس درس و بحث خود را برای خواص و عقول مستعدده اختصاص دهد و از جامعه کناره گیری کند!

برای اینکه بهتر این مرد بزرگ را بشناساند هویت و سوانح عمری و خصوصیات اخلاقی او را ذیلا باطلاع خوانندگان گرامی میرساند:

حاجی مجتهد - پدر مرحوم آیت الله آقا سید علی مجتهد کازرونی مرحوم حجة الاسلام حاجی سید عباس مجتهد کازرونی است که در آن شهر به «حاجی مجتهد» معروف است و مورد توجه عمومی بوده است.

حاج میرزا حسن صاحب فارسنامه ناصری شرح حال او را چنین نگاشته است: «۱»
«۰۰۰۰» حاجی سید عباس مجتهد کازرونی طباطبائی در سال ۱۲۳۸ (هجری قمری) در بلده کازرون متولد گردید و در کازرون تحصیل مقدمات علمیه نموده وارد شیراز گردید و سالها با این مؤلف (مقصود صاحب فارسنامه است) محب و رفیق و همدرس شفیق بود و در خدمت غفران مآب میرزا ابوالحسن خان مجتهد مشهور به «فسائی» کتاب مطول را با هم آموختیم و در سال هزار و دویست و شصت و اند از شیراز بنجف اشرف رفته و در خدمت غفران مآبان شیخ محمد حسن نجفی و حاج شیخ مرتضی دزفولی طاب ثراهما تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و بزور اجتهاد زینت یافته، عود بکازرون نموده چندین سال بنشر علوم و فتاوی مشغول بوده، ده روزیا بیشتر پیش از وفات والد ماجدش در شیراز بر حمت ایزدی پیوست»

اولاد حاجی مجتهد - مرحوم حاجی مجتهد پنج فرزند داشته است که همه اهل فضل و دانش بوده اند و اسامی آنها بترتیب ارشدیت سنی بقرآ زیر میباید:

- ۱ - مرحوم آقا سید علی مجتهد
- ۲ - مرحوم آقا سید اسدالله که مردی فاضل و دانشمند بوده و در فقه و اصول و سایر علوم درجه شامخی داشته و بدرجه اجتهاد رسیده است و در زهد و تقوی و حکمت

و فلسفه بی نظیر بوده و به «اشراق» معروف بوده است

۳ - مرحوم آقا سید مرتضی که تحصیل دانش نموده بوده است

۴ - مرحوم حاج سید محمد که مردی فاضل و دانشمند بوده است

۵ - مرحوم آقا سید محمد رضا معروف به «فاضل» که از علماء و دانشمندان

بوده است

آیت الله آقا سید علی مجتهد - صاحب فارسنامه ناصری در دنیا له شرح حال

مرحوم حاجی مجتهد: شرح حال مرحوم «آقا سید علی» را مختصر آچنین نگاشته است:

«۰۰۰» خلف الصدقش (یعنی خلف حاجی سید عباس) کمالات اکتساب «سید علی»

در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است و از اجله سادات طباطبائی کازرونی

فهلپایانی است. جناب مستطاب (ایشان) مجمع ادب، مقبول الوالالباب، جامع معقول و

منقول، قدوه مدرسین، زبده مفسرین، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت»

چون فارسنامه در سال ۱۳۱۱ هجری قمری نوشته شده و تاریخ تولد مرحوم «آقا سید علی»

۱۲۷۸ هجری قمری است، لذا در این تاریخی که صاحب فارسنامه از او نام میبرد و

تعریف میکند در سن ۳۲ سالگی بوده و در نجف اشرف بتکمیل تحصیلات اشتغال

داشته و هنوز علاوه مقامش آنطوریکه باید و شاید نزد همه کس مشکوف نشده بوده

است

باری مرحوم آقا سید علی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در کازرون متولد گردیده و

در سن هفت سالگی بشیراز آمده و بمکتب سپرده شده است و چون پس از مدتی پدرش

دارقانی را وداع کرده ناچار بکازرون مراجعت نموده است و در سیزده سالگی دوباره

بشیراز آمده و در مدرسه «آقا بابا خان» که یکی از مدارس قدیمه شیراز است حجره

گرفته و تا مدت دو اوزده سال در آنجا بتحصیل اشتغال داشته است.

آن مرحوم استعداد و قریحه سرشاری داشته و در هوش و ذکاوت بی نظیر بوده است.

چنانکه گویند در سن ده سالگی عالی از سوره های قرآن را در حفظ داشته است.

در شیراز نزد اساتید بزرگ علوم معقول و منقول را کسب نمود. مرحوم آقا سید علی
صرف ونحو، معانی و میان و منطقی را نزد مرحوم حجة الاسلام آیت الله فقیه مرحوم
آقای حاج سید محمد علی کازرنی «۱» (پدر گرامی حضرت آقای صدر الاسلام) که از علمای
بزرگ آن دوره بوده اند تلمذ کرده و حکمت و فلسفه را نزد مرحوم حاجی شیخ احمد
شانه ساز «۲» که از حکماء معروف بوده و فقه و اصول را نزد مرحوم شیخ محمد حسین مجتهد
کسب کرده است.

مرحوم آقا سید علی در دوران تحصیل نیز بتدریس طلاب اشتغال داشته و چون در
فن تقریر و تفهیم و تدریس مهارت بسیاری داشته است لذا حوزه درس آن مرحوم از همان
اوایل خیلی قابل استفاده بوده و غالبی از فضلا و دانشمندان در حوزه درس او حضور
یافته استفاده و استفاه مینموده اند.

۱- مرحوم آیت الله فقیه شادروان آقای حاج سید محمد علی مجتهد کازرنی از اجله علماء
و فحول فضلاء دوره خود بوده است که علاوه بر مراتب تقوی و ورعی که داشته در علوم
معقول و منقول و ادبیات عرب تبصر کاملی داشته است و کتاب شرح لعمه و قوانین و مخصوصاً
کتاب معروف (مطول) را بهتر از همه تدریس نمیکرده است و لذا عده زیادی از علماء و
مجتهدین و فقهها و دانشمندان از مجالس درس او استفاده و استفاه مینموده اند از این رو عده زیادی
از علماء و مجتهدین بزرگ شیراز از شاگردان آن مرحوم بوده اند. مرحوم آقا سید علی
با مرحوم فقیه سعید خویشاوندی داشته است. آن مرحوم از طرفداران جدی مشروطیت و
آزادی بود و پیشرفت آزادیخواهان و مشروطه طلبان در فارس مرهون طرفداری این عالم
جلیل بوده است.

۲- مرحوم حاج شیخ احمد معروف به «شانه ساز» از اجله علماء و حکماء عصر خود بوده
که در علوم معقول و منقول و مخصوصاً حکمت و فلسفه تبصر کامل داشته است آن مرحوم در
مسجد حاج علی مجراب و منبر داشته و در همانجا نیز حوزه درس خود را تشکیل میداده است
هنگام نماز عده کثیری بوی اقتدا میکردند و گروه بیشمار برای استفاده پای منبر
او حضور می یافتند. بسیاری از علماء و دانشمندان از حوزه درس او استفاده میکردند
اند. در اثر دیدن ناملایماتی از شیراز سامره هجرت کرد و بمحض حجة الاسلام فقیه مرحوم
حاج میرزا محمد حسن شیرازی مرجع تقلید معروف آن زمان راه یافت و معزز و محترم
بوده است. وی در همان سامره وفات یافته است.

با اینکه در عرض دوازده سالیکه در شیراز بکسب دانش و فضیلت و افاضه اشتغال
داشته شهرت عظیمی پیدا کرده است باز روح بلند پروازش قانع نشده و برای تکمیل
علوم عازم نجف اشرف که بزرگترین مرکز علمی اسلامی بوده گردیده است. در
نجف اشرف بحضور علماء بزرگ و فقهها و مجتهدین عالیقدر رسیده و بتکمیل معلومات
پرداخته است و مخصوصاً در محضر آیت الله فقیه مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی
پیشوای بزرگ شیعه فقه و اصول را کسب کرده و مورد توجه و طرف اعتماد آن مرحوم
بوده است. معروف است که هر وقت مرحوم آیت الله خراسانی میخواستند مطلب
مشکلی را تدریس کنند و یا مسئله ای را طرح نمایند میفرموده اند: «علین کجا هستند؟»
(مقصود از علین مرحوم آقا سید علی کازرنی و مرحوم آقا شیخ علی ایبوردی بوده اند) «۱»
همچنین گویند که وقتی جمعی از شیرازیهها در مسئله مشکلی از مرحوم آخوند
استفتا کردند آن مرحوم فرمودند: «بابودن آقا سید علی چرا اهالی شیراز از من استفتا
مینمایند؟»

این بیانات ثابت میکند که مرحوم آخوند تا چه اندازه بعلو مقام و درجه شامخ
مرحوم آقا سید علی معتقد بوده است.

مرحوم آقا سید علی در جماع علمی و در میان علماء و مجتهدین نجف و عراق
که در آن دوره خیلی زیاد بوده اند شهرت فوق العاده ای پیدا میکند و مورد توجه واقع
میکردد زیرا که آن مرحوم در اکثر علوم و فضائل که جمع آنها در یکفرد مشکل
است مهارت و تبصر کامل داشته است.

مرحوم آقا سید علی پس از دوازده سال که در نجف اشرف اقامت داشته است در سال
۱۳۱۵ هجری قمری بکازرون عزیمت نموده و از طرف اهالی آنجا مورد استقبال

۱- مرحوم حاج شیخ علی مجتهد ایبوردی از فحول علماء و دانشمندان اخیر شیراز است
که در فضل و دانش پس از مرحوم آقا سید علی در عصر خود نظیر نداشته است. برای دانستن
شرح حال او رجوع شود بکتاب «کج سادات» از انتشارات کتا بفروشی احمدی شیراز

بسیاری واقع میشود و همه از وی تقاضا میکنند که برای ارشاد و هدایت مردم در آن شهر اقامت نمایند.

آن مرحوم در اثر اصرار بزرگان کازرون در آن شهر اقامت میکند ولی چون محیط کازرون باروحیه او وفق نمیداده در سال ۱۳۱۹ هجری قمری بشیر از رهسپار میگردود در مسجد نوحجره گرفته بتدریس مشغول میشود و در شاه چراغ نیز بامامت میپردازند. وقتیکه مرحوم آیت الله فقید آقا سید جعفر مزارعی، امام مسجد «علمدار» بنمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب گردید و بتهران رفت، مرحوم آقا سید علی در آن مسجد بامامت و وعظ و خطابه مشغول گردید و بطوریکه نقل میکنند بقدری مردم برای استفاده و استفاد از بیانات آن مرحوم بمسجد علمدار هجوم میآوردند که در مسجد جائی باقی نمی مانده است.

چون بیانات حکمت آمیز و خطابه های مؤثر آن مرحوم فوق العاده جالب و قابل توجه بوده بنا بدخواست عده زیادی در حرم مطهر حضرت احمد بن موسی «ع» (شاه چراغ) باقامه نماز جماعت و رفتن بمنبر میپردازند. در اینجا نیز چه برای نماز و چه برای استفاده از منبر ایشان بقدری جمعیت بوده و ازدحام میشده که جا برای همه کس نبوده است!

با اینحال از رشک و حسد مغرضین و جهالت جمعی که دشمن دین و دانش بوده اند ناراحت بوده و لذا جلسه درس خود را بمدرسه «مقیمیه» که نسبتاً از انظار دور است و سپس بمنزل شخصی (واقع در اول محله بیات) انتقال داده و در آنجا اسفار «ملاصدرا» و «فصوص الحکم» محی الدین اعرابی را که از کتب معتبره حکمت است و فقه و اصول و کلام و تفسیر «صافی» تدریس میفرمودند.

یکی از آقایان نقل میکند که روزی مرحوم آقا سید علی برای عده ای از طلبه های با استعداد کتاب «فصوص الحکم» تدریس میکرد ناگاه آخوندی از در در آمد و پرسید چه تدریس میفرمائید؟ آن مرحوم برای اینکه از شر زبان آن آخوند قشری خشک در

امان باشد کتاب را رویهم گذاشت و فرمود: کتاب «قصص الانبیاء» را مباحثه میگردیم! در اثر حسن تدریس و مهارتی که در تشریح مسائل مشکل و غامض حکمتی داشته عده زیادی از شاگردان آن مرحوم ترقیات بسیاری کردند و شهرت فراوانی بدست آوردند که معروفترین آنها عبارتند از مرحوم حاج شیخ محمد کریم و آقای میرزا محمد علی معروف به «حکیم»

خصوصیات اخلاقی آن مرحوم ۴ - مرحوم آقا سید علی خصائل و صفات خاصی داشته است. از جمله خصائص بارز او (مناعت توأم با قناعت) بوده است - با اینکه دستش از مال دنیوی تهی بوده و برای امرار معاش در مضیقه بوده است باز پیوسته قانع و خرسند بوده و گویا زبان حال خود را این شعر حافظ قرار داده بوده است:

در این با زار اگر سود است با درویش خرسند است

خدا یا منعم گردان بدر و یشی و خر سندی
آن مرحوم پیوسته با طهارت بوده و در امور دینی و مذهبی فوق العاده دقیق بوده است و در عبادت و زهد و تقوی و بجا آوردن نوافل نظیر نداشته است از جمله خصوصیات آن مرحوم عبادتها و ریاضتهای مشکل و طاقت فرسائی بوده که برای تزکیه نفس و رسیدن بمقامات عالی روحانی و معنوی متحمل میشده است چنانکه غالب شبها را بنماز و عبادت و سجده های دو سه ساعتی میگذرانیده است یکی از مزایای دیگر آن مرحوم قدرت بیان و منبر داری ایشان بوده است آنهاست که پای منبر آن مرحوم نشسته اند تصدیق میکنند که هیچکس در منبر داری و قدرت نطق و بیان پیایه او نمیرسیده - در ابتدا قدری شمرده سخن میگفت ولی پس از ساعتی با سرعت و بدون لکنت زبان و با سکتته ای در مطالب فلسفی و حکمتی و با امور اجتماعی یادینی و مذهبی بانهایت فصاحت و بلاغت سخنرانی و تحقیق مینموده است.

مرحوم آقا سید علی علاقه زیادی بعرفان و تصوف داشته است و چون مردرسته ای بوده این طریق با ذوق و فکر او تناسب داشته است و در این راه با مرحوم

حاج مرشد کازرونی «۱» که مردی رسته و صوفی مشرب کامل عیاری بوده همقدم بوده است و از محضر شریف حضرت قطب العارفین مجدد الاشراف قدس سره استفاضه فیوضات باطنیه مینموده و بهمین سبب هم برای آن مرحوم مرتبه ای گفته است که روی سنک مزارش حگ گردیده و عین آن مرتبه در قسمت اشعار درج شده است و لذا در عرفان و تصوف هم بمقامانی رسیده است. وی نسبت بکتاب «مثنوی مولوی» علاقه زیادی داشته است مسمطات و غزلیات عارفانه آن مرحوم دارای معانی بکر و مضامین عالیله و دقیق عرفانی است. مرحوم آقا سید علی نسبت بخواجه حافظ شیرازی و اشعار او علاقه زیادی داشته و هر وقت مجالی پیدا میکرد بزبانت تربت او میرفته است و لذا چند غزل حافظ را تضمین کرده و بعضی را هم استقبال نموده است «۲»

از اینقرابا اینکه در علم و معرفت، اجتهاد و حکمت، درجه شامخی داشته، در زهد و تقوی؛ عبادت و ریاضت هم مقام ارجمندی پیدا کرده و در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است و گویا مصداق کامل این شعر خواجه حافظ بوده است:

از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف

نکته ای هرگز نشد فوت از دل دانی او

۱- مرحوم حاج مرشد کازرونی یکی از عرفای معروف و بنام قرن اخیر شیراز است که مورد توجه عمومی بوده است. فرصت الدوله در آثار عجم شرح حال او را بنین مینگارد:

«... جناب حاج علی شهیر بجاجی مرشد کازرونی سالها است در شیراز چون گنجی بکنجی معتکف است و در اوایل حال تحصیل علوم ظاهری نموده - آخر کار راه سیر و سلوک پیوده الحال بر سرش شوری و دردش سروری است» - مرحوم حاج مرشد را پس از فوت در قبری که خود قبلاً آنرا حفر کرده بوده، در جوار مزار حافظ مدفون کرده اند

۲- گویند با اینکه هنگام حیات بحافظ و حافظیه علاقه مند بوده است و قتیکه فوت میشود خوبشاوندان او تردید پیدا میکنند که آیا او را بحافظیه ببرند یا جای دیگری؟ و لذا در آن حالت تردید بدیوان حافظ متوسل میشوند و تقالی میزنند و این شعر میآید
رواق منظر چشم من آشیانه تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست
ولذا او را بحافظیه برده و دفن میکنند.

آزادی خواهی آن مرحوم - در او ان انقلاب مشروطیت برای مبارزه با عمل جور و ستم استبداد قیام کرد و با فکر روشنی که داشته برای بدست آوردن آزادی و مشروطیت کوشش بسیاری نموده و برای اثبات فوائد مشروطیت دورساله (یکی بزبان فارسی و دیگری بزبان عربی) «۱» در فواید اجرای عدالت و مشروطیت مرقوم و چاپ و منتشر نمودند که فوق العاده مؤثر و طرف توجه واقع گردید. از اینرو باید آن مرحوم را یکی از موجدین مشروطیت ایران دانست «۲»

نظربفعا لیتیکه در اینراه مبدول میداشت در بین مردم و ملیون وجهه خوبی پیدا کرده و دو دوره بریاست انجمنهای ایالتی که در آن موقع تشکیل میشده انتخاب شده.

هنگام انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی بعنوان «مجتهد طراز اول» بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید ولی بجهاتی در مجلس شرکت نمود.

روشنفکری و فرهنگ پروری او - این مجتهد جلیل القدر با آن علو قدر و مرتبه ای که در فقه و اصول، حکمت و فلسفه، زهد و تقوی؛ عبادت و ریاضت داشته است مردی روشنفکر و فرهنگ دوست و معارف پرور بوده است چنانکه در تأسیس مدارس

۱- این دو رساله که از شاهکارهای آن مرحوم است در بخش چهارم چاپ شده است
۲- پس از اعطای فرمان مشروطیت و شروع انتخابات مقرر گردید که اولین انجمن ایالتی فارس با جشن و سرور و تشریفات زیادی افتتاح گردد لذا جشن مفصلی در صحن حضرت شاه چراغ منعقد گردید و از ایالات وقت و رجال نامی و علماء و اعیان و طبقات مختلفه دعوت شد که در آن شرکت نمایند و از مرحوم آقا سید علی نیز درخواست شده بود که برای آنروز مقالتی بنگارند.

آن مرحوم دو رساله نگاشت یکی بفارسی و دیگری بعربی (این دو رساله در بخش چهارم چاپ شده است) و چون مدعوین حاضر شدند و صحن مطهر از جمعیت گردید بمنبر رفته و خود رساله عربی را خواند و رساله فارسی را هم یکی از خویشان آن مرحوم قرائت نمود خواندن این دو رساله در آن جشن و جمعیت زیاد فوق العاده مؤثر واقع گردید و مورد تمجید و تحسین حضار و مخصوصاً علماء و روحانیون واقع شد.

جدیده همه گونه همراهی و مساعدت نموده است .

پس از اعطاء فرمان مشروطیت که تازه مدارس جدیده تأسیس و علوم امروزی در آنها تدریس میشده توده مردم و برخی از روحانیون با آنها مخالف بوده اند مرحوم آقا سید علی نه تنها با تأسیس مدارس جدید مخالف نبود بلکه آنها را هم تشویق میکرد است .

در سال ۱۳۲۵ هجری قمری بتشویق آن مرحوم جمعی از معلمین روشنفکر بتأسیس «مدرسه ملی» اقدام نمودند و در آن مدرسه علاوه بر علوم جدیده قرآن و شرعیات نیز تدریس میگردد و خود مرحوم آقا سید علی غالباً بمدت سه مزبور می رفت و شاگردان و معلمین را تشویق می نمود . «۱»

یکی از معلمین مدرسه ملی که شخص فاضل و دانشمندی است تعریف می کرد که تأسیس و بقای «مدرسه ملی» مرهون همراهی و پشتیبانی مرحوم آقا سید علی بود و غالباً خود آن مرحوم بمدت سه می آمد و از شاگردان امتحان مینمود و برای تشویق بشاگردان و معلمین پولهایی انعام میداد .

حقیقتاً اینگونه اعمال از یکنفر مجتهد آنهم در آن دوره خیلی تعجب آور است و دلالت دارد که آن مرحوم مردی روشنفکر و فرهنگ دوست بوده و گرفتار تعصب خشک نبوده است «۲»

وفات آن مرحوم - مرحوم آقا سید علی روز پنجشنبه هیجده شهر رجب سال

۱ - در سالنامه معارف فارس تحت عنوان « دبستان ملی ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ قمری » چنین نگاشته شده است «مرحوم علی اکبر وزیری ناظم دبستان اسلامی پس از انحلال دبستان مذکور بعمیت آقا بان محمد صادق فقیری و مرحوم حاج غلامعلی کازرونی (حقیقی) بهمراهی و مساعدت مرحوم آقا سید علی مجتهد کازرونی که یکی از مجتهدین وارسته شیراز و جامع معقول و منقول بود دبستانی موسوم به «ملی» دائر نمود و این دبستان تا آخر سال ۱۳۲۷ قمری دائر بود و بعد منحل میگردد»

در سال ۱۳۳۳ خورشیدی برای احیاء نام این عالم جلیل بنا بر تصویب شورا عالی فرهنگ شیراز دبستانی را در شهر کازرون بنام «دبستان مجتهد» نام نهادند

یکهزار و سیصد و چهل و سه قمری مطابق بیست و دوم برج دلو (بهمن ماه) ۱۳۰۳ شمسی در سن شصت و پنج سالگی در شیراز دارفانی را وداع کرد و در ایوان شمالی تکیه حافظیه مدفون گردید .

ایشان شرحی را که بمناسبت وفات آن مرحوم در شماره ۲۴ سال چهارم روزنامه عدالت «۱» چاپ شیراز مورخه یکشنبه ۲۱ رجب ۱۳۴۳ مطابق ۲۵ دلو ۱۳۰۳ درج شده است عیناً نقل میگردد :

فقید علم و ورع و تقوی

حضرت حجة الاسلام آیت الله فی الانام آقای آقا سید علی مجتهد کازرونی که از شاگرد های مرحوم آیت الله خراسانی قدس سره و پس از آن بزرگوار اعلم و فاضله مجتهدین طراز اول و مدت سی سال در شیراز بنشر علم و ترویج احکام شرع اسلام مشغول بود و میتوان گفت که در تمام ایران در مجموعه فضائل و کمالات و ادبیات و حکمت و اصول و فقه و اخبار و احادیث ثانی و نظیر نداشت در سن شصت و پنج سالگی روز پنجشنبه ۱۸ شهر رجب بر اثر ضعف و نقاهت و کسالت روزی معدود عالم فانی را وداع و بدرود و بسرای جاودانی رحلت فرمودند .

برای سوگواری و عزاداری آن مرحوم سه روز بازارها بسته و بمراسم ترحیم پرداختند حجج اسلامیه عموماً هر روز در مجالس ترحیم آن بزرگوار باصمیمیت قلب شرف حضور بهم رسانیده و عصر روز شنبه مجالس ترحیم آن بزرگوار از طرف ایالت جلیله و آقای قوام الملک و حجج اسلام برچیده شد .

از وفات این عالم بزرگوار عموم حجج اسلام و بازماندگان آن عالی مقدار بخصوص آقا زادگان معظم آقای آقا سید محمد و آقای سید حسام الدین و اخوی ایشان حاجی

۱ - روزنامه عدالت از جرائد مهم آن روز شیراز است که دارای مقالات سودمند و مطالب گوناگونی بود و کلیه مطالب و مندرجات آن از طرف دانشمند معروف آقای حاج شیخ عبدالکریم سعادت نوشته میشد .

سید محمد واقارب ایشان را تسلیت و تعزیت میگوئیم :

شاه سعیداً و مات سعیداً و غریباً - آزادانه و خوشبختانه زندگی نمود ولی مردم قدر او را ندانستند - رحمة الله علیه رحمة واسعة .

همین روزنامه در شماره ۳۵ مورخه یکشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۳ مطابق ۴ حوت (اسفند) ۱۳۰۳ در ذیل اخبار کازرون چنین نوشته است :

«... همینکه خبر وفات حضرت آیت الله آقای آقا سید علی مجتهد کازرونی واصل شد عموم اهالی متألم و متأسف و متألم گشته فوراً در مسجد نو و بازار برای ترحیم آن بزرگوار مجالس فاتحه خوانی برپا گردید و هر کس بنوبه خود عزاداری نمود شاگردان مدارس و مکاتب نیز در مراسم عزاداری شرکت کردند و کسبه و تجار تا سه روز بازارها را بستند «...»»

در سال ۱۳۱۶ شمسی که آرامگاه حافظ بطرز جدید ساخته شد آنچه سنگ قبر در داخل حافظیه بود برداشتند و لذا چند سال پیش سنگ قبر دیگری بر روی مزار آقا مرحوم نصب نمودند که عین کتیبه آن چنین است :

**گل من هلیها فان ، آرامگاه جنت مکان العلماء الدائمین وافقه
الفقهاء الراشدین حاوی الفروع والاصول جامع المنقول و المنقول فرید
الدهر و حید الدهر منظر صاحبان نظرو مقهور ارباب ذوق و هنر آقا سعید
علی مجتهد کازرونی الاصل و شیرازی المسکن طاب الله ثراه فی شهر رجب
المرجب یکم از قوی سعید و چهل و دو قمری ۱۳۴۲»**

۱- آقای صدر الاسلام که در موقع فوت آقا مرحوم در تهران اقامت داشته اند تعریف میکنند که : چون خبر فوت آقا سید علی به تهران رسید از طرف نمایندگان فارس مجلس ختم مجلی برای آقا مرحوم منعقد کردند و علماء و رجال طراز اول و عده زیادی از طبقات مختلفه در آن شرکت نموده و مرحوم مدرس نماینده معروف و لیدر اقلیت آنروز که نسبت بقبیه سعید علاقه زیادی داشت در تجلیل آن مجلس کوشید و مخصوصاً سردار سپه (اعلیحضرت فقید) هم که در آن تاریخ رئیس دولت بوده در مجلس ختم مزبور شرکت نمود

متأسفانه در این کتیبه سال رحلت آقا مرحوم را بجای یکهزار و سیصد و چهل و سه یکهزار و سیصد و چهل و دو حاک کرده اند .

اولاد آقا مرحوم - از مرحوم آیت الله آقا سید علی سه فرزند ذکوره رودواناث باقیمانده است . فرزندان ذکور آقا مرحوم عبارتند از :

۱- حجة الاسلام آقا سید محمد حیاتی

۲- آقای سید حسام الدین مجتهد زاده

۳- آقای سید حسین مجتهد زاده که اکنون در خدمت فرهنگ فارس میباشد

آثار آقا مرحوم - آثار مهم ضبط شده آقا مرحوم عبارتند از :

۱- یکدوره اصول که تألیف کرده اند

۲- دورساله در فوائد مشروطیت که ذکر آنها رفت

۳- مقداری اشعار فارسی که در بخش دوم این کتاب چاپ میشود

۴- مقداری اشعار عربی که در بخش سوم چاپ میگردد .

اشعار آقا مرحوم - مرحوم آیت الله آقا سید علی با اینکه مردی روحانی بوده است ولی بواسطه اطلاعات عمیقی که در زبان و ادبیات فارسی و عربی داشته و مخصوصاً قریحه و طبع بلندی که خداوند بوی عطا فرموده بوده در مقام سرودن اشعار نیز مهارت و استادی زیادی از خود نشان داده است .

آقا مرحوم در شعر «رحمت» تخلص میکرده است .

مسمطات فارسی او با اینکه مشحون از معانی دقیق حکمت و توحید و اصطلاحات فلسفی و عرفانی است باز آنها را در نهایت سلاست و انسجام سروده است و مخصوصاً مسمط سوم او با اینکه خود را بر رعایت قافیه بترتیب حروف «ابشی» ملزم کرده است در هیچ جا در تنگنای قافیه درنمانده است .

در تضمین‌ها هم‌تیکه از غزلیات معروف حافظ کرده بخوبی از عهد به بر آمده
 است غزلیاتش نیز با غزلیات اساتید سخن لاف برابری میزند.
 از همه اینها مهمتر اشعار عربی آن مرحوم است که از نظر معنی و شعری دارای محسنات
 زیادی است و برای یکنفر فارسی زبان سرودن اینگونه اشعار عربی آنهم در خصوص
 مسائل حکمتی کار ساده نمیباشد. و مخصوصاً مسمط عربی او که در حکمت و توحید
 و چگونگی خلقت و مدح حضرت رسول و منقبت حضرت امیر علیه السلام است از شاهکار
 آن مرحوم میباشد و قدرت او را در زبان عربی بخوبی مینمایاند.

﴿ اشعار فارسی ﴾

الف - مسمطات

این مسمط غرا و بی نظیر در حکمت و توحید و مدح حضرت رسول (ص) و منقبت حضرت
 صاحب الزمان (عج) میباشد و دارای شصت بند است و جودت ذهن و قدرت طبع فقید سعید
 را بخوبی ثابت میکند. گفتن اینگونه مسمطات که متضمن مسائل غامض فلسفی و نکات
 باریک حکمتی بوده و از اصول و قواعد شعری هم منحرک نگشته و در تنگنای قافیه گیر
 نمایند کار مشکلی است و از عهد همه کس بر نمیآید. خوانندگان باید هنگام خواندن آن
 دقت زیادی بخرج دهند.

حق آینه آدم و مرآت جهانست اعیان همه چون عکس در آینه عیانست
 در صورت عالم رخ زیبایش نهانست عالم بمثل چون تن و مرآت چو جانست

جان در تن عالم همه چون روح روانست
 خوان «هو» همگم «۱» را که بود شاهد گفتار

آئینه ذاتد همه افس و آفاق مرآت صفاتند همه اسطر و اوراق
 خورشید جمالش بجهان کرد چو اشراق پرگشت زانوار دل و دیده عشاق

فالمکل هجالبه من الصدر الی الساق

آیات معانیه من النور الی النار

در دیده آنکو شد از آن نور منور هر يك زحق و خلق بود مظهر دیگر
 اندر نظری حق بود آئینه انور کاندرخ او خلق بود جمله مصور

در نظره دیگر همه خلق چو مظهر

کآیات جلالش بجمالش کند اظهار

۱- هو الذی خلق السموات والارض فی سنة ایام تم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض
 و ما یدرج منها و اما ینزل من السماء و ما یرج فیها و هو معکم ایما کنتم و الله بما
 تعملون بصیر - آیه ۴ سوره حدید



هر چند بود ظاهر حق در همه آیات
لیکن بود او باطن در مرتبه ذات
هم ظاهر و هم باطن چون صورت مرآت
خورشید «۱» رخس جلوه گرا آید چو بمشکوات
روشن شود از پرتو او جمله زجا جات
برده است سنا برق رخس ، نور زا بصر
چون شاهد غیب از نظر خلق بدی دور
چون گنج نپهان از دو جهان آمده مستور
جز ذات و صفاتش نبدی ناظر و منظور
جز قدرت ذاتش نبدی قادر و مقدر
در مرتبه قهر جلالش همه مقهور
از شعشعۀ نور جمالش همه انوار
حق بود و نبد در بر او صورت اعیان
در ساخت «واجب» نبود عالم «امکان»
«کان الله» «۲» رادان یقین شاهد و برهان
آری نبود جسم چو در مرتبه جان
با ذات مؤثر نبود رتبه آثار
معلول کجا همسر علت بود آخر؟!
یا مظهر حق کی بد در رتبه ظاهر
هر چند ز ظاهر نبود در مظاهر
خود نیست ز مقدر جدا قدرت قادر
مقدور تو مقهور بدان قادر قاهر
عالم همه مقهور حق و حق همه قهار
هر چند که ذات ازلی واحد و یکتا است
اسماء و صفاتش بیرون از حد احصاست
زیرا که کمالات جهان لا یتناهی است
حق واجد کل است چو در رتبه علیاست
هر رتبه علیا نگری و اجدد نیاست
در یارا بنگر که بود مجمع انهار

۱- نسخه دیگر : مصباح

۲- کان الله ولم یکن معه شیئی (حدیث نوی)

چون جامع اضداد ببرهان بود اکمل
هم فاقد ضد است بدان ناقص و معتل
پس آمده حق شاهد و غیب ، آخر و اول
ز آنروست که قرآن شده تنزیل و مأول
از غیب کلام ازلی آمده منزل
هم شاهد ظاهر شد و هم باطن اسرار
ز اینروست که اسماء الهی شده ظاهر
گردیده جمالش متجلی بمظاهر
غائب بود از دیده و در باصره حاضر
هر چند جمالش شده منظور مناظر
انوار جلالش شده دور از همه خاطر
لا تدرک العین و هو ید رک الا بصار
ذاتش چو در اوصاف بسر حد کمال است
ناچار در اعیان متجلی بجمال است
لیکن ز دو عالم متعالی بجلال است
هم فاقد مثل است چو در ارائی مثال است
این نکته عیان در نظر صاحب حال است
کاو با همه یار است و جد از همه انیار
در غیب چو گنجی رخ آن یار نپهان بود
باخویشتنش عشق نهانی بمیان بود «۱»
اسمی نه ز جسم و خبیری نزل و جان بود
نه از دو جهان نامی و از خلق نشان بود
نه عرش و نه کرسی ، نه زمین و نه زمان بود
جز یار نبد هیچ در آن مرتبه دیار
لیکن چو سراسر بود آن ناره همه نور
در هیچ حجایی نتوان کردش مستور
زان نور جمالش شده نزدیک بهر دور
حتی شده روشن ز شعاعش شب دیبور
جز نور نباشد بجهان ناظر و منظور
آری نبود ظلمت ، خود قابل دیدار
ذاتش شده محبوب در انوار کمالات
رویش شده مستور در استار شئونات

۱- کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف (حدیث قدسی)

زاینر وست که گردیده صفاتش حجب ذات خورشید درخش جلوه گر آید چو بذرات «۱»

گردند ز اشراق رخ شاه همه مات

بگشاید اگر چهره زیبایش راستار

دردات و صفاتش نظری چون ز صفا کرد عشق رخ زیبایش بدل یکسره جا کرد

باخویش بسی عیش در آن غیب سرا کرد بنیان محبت ز وفا بر سر پا کرد

تا جلوه زمهر آنمه خورشید لقا کرد

کرد او ز محبت بجهان مهر خود اظهار

پس گشت محبت سبب هستی عالم با معرفت حق چو قرین آمد و توام

آری چو شد این هر دو صفت با هم همدم گردید همه وضع جهان جمله منظم

از لوح و قلم، ارض و سما، آدم و خاتم

از عقل و دیگر نفس و دیگر جسم بیکبار

پس خیمه ایجاد بصر ای عدم زد براوح حدود از قلمش نقش قدم زد

در صفحه آفاق ز آیات رقم زد مهری ز صفا بر دل ارباب کرم زد

بر گنج سلیمان جهان خاتم جم زد

افراخت بعالم علم، آن شاه جهان در

چون کرد تجلی بجهان هستی مطلق ترتیب جهان گشت از این جلوه منسق

حق مصدر ایجاد شد و عالم مشتق بر خلق نمود آیت توحید محقق

حقیقی یقیناً لهم الله هو الحق

چون ذات مؤثر نتوان دید در آنار

خورشید جمالش بجهان جلوه گر آمد از مشرق دل مهر رخ یار بر آمد

شد روز وصال و شب هجران بر آمد معنای حق از خلق نهان در صور آمد

بس نکته عیان در دل صاحب نظر آمد

۱ - نسخه دیگر: بهر آت

بی پرده چو آن یار عیان گشت در انظار

هان مرده که شاه ازل از غیب عیان شد خصمش چو عدم از نظر خلق نهان شد

در جسم جهان فیضش چون روح روان شد عالم بمثل چون تن و دلداری چو جان شد

از فیض بد یعش چو معانی که بیان شد

شد در کثرات آیت تو حید پدیدار

بگشاد بایجاد چو فیاض ازل دست درهم سپه ملک عدم راهم بشکست

با مهر جمالش حجب کثرت پیوست و از قهر جلالش همه اعیان جهان پست

از نشأه خمخانه عشقش همه سرمست

و از جذب میخانه شوقش همه هشیار

چون شد که ایجاد جهان، صانع تقدیر بر لوح نمود از قلم، اعلا تحریر

نقاش ازل از قلم صانع بتدبیر در صفحه دل نقش جهان کرد چو تصویر

شد دائره سان نقطه توحید بتدویر

پس چرخ فلک گشت از این دائره دوار

چون نقطه بود بد، حروفات بترقیم کا یید بظهور از مدش خط گه ترسیم

پیدا از خط راست «الف» از کج او «جیم» چون دائره ناقصه «نون» تامه شد «میم»

پس حرف زحط، خط ز نقطه یافته تقویم

در حرف بجز نقطه و خط نیست پدیدار

عالم چو حروفست و حقیقتش نقطه وحدت کاز سیر خطش گشته عیان عالم، کثرت

تسالیف نموده خط فیض ز محبت در دائره عالم او غیب و شهادت

از جمع حروفات بسی آیت رحمت

در لوح جهان کرده بترتیب حق «۱» اظهار

موجود چو شد سلسله عالم امکان از قدرت خلاق جهان قادر سبحان

۱ - نسخه دیگر: خود

بودند چو اعیان جهان صورت بیجان
 از فیض دمید از نفس روح در اعیان
 آن روح بتحقیق بود ، کامل انسان
 سر حلقه اقطاب جهان احمد مختار
 لوح و قلم و نفس و دگر عقل مجرد
 شمس و قمر و عرش و سما ، قصر مشید
 مطلق ز همه قید با طلاق مقید
 جمع آمده با واجب و از ممکن مفرد
 هم حامد و هم احمد و محمود و محمد (ص)
 ختم رسل و هادی کل ، سید اختیار
 هم مصدر ایجاد و هم اوصا در اول
 هم مظهر انوار حق و ظاهر کامل
 هم اول ثانی بود و ثانی اول
 هم جسم مجرد بود و روح ممثل
 هم ظاهر و هم باطن و تنزیل و ما و ل
 هم واقف پنهانی و هم کاشف اسرار
 در میم محمد چو الف شد متجلی
 احمد بظهور آمد از این نور تجلی
 ماهیت او شد بوجودش متجلی
 شد مظهر اشراق جمالی و جلالی
 دانی ز حق و بر همه عالم متعالی
 فانی ز خود و چون حق باقیست با دوار
 سلطان رسل جامع کل ، مجمع توحید
 برهان سبل ، آیت قل ، منبع تمجید
 روح ملک از باطن او یافته تأیید
 قصر فلک از ظاهر او یافته تشیید
 یک ذره ز انوار جمالش خورشید
 یک جذوه ز جذوات جلالش سقرونیار
 او اول هر ممکن و هم ثانی واجب
 کازرتبه بود از همه اعلی بر مراتب
 حقراکه تکلیم خطا بست و مخاطب
 کل را بصفت حشر مشیب است و معاقب
 گردند اگر خلق جهان منشی و کاتب
 تسطیر یکی مدحش نارند در اسطار

چون کرد سوی حق سفر اندر شب معراج
 بنهاد بسر آنشه اقلیم بقا ، تاج
 بگرفت زسکان سماوات زجان باج
 او از همه مستغنی و با او همه محتاج
 زیرا که جهان قطره و او چون یم موج
 خود قطره چه باشد بپر قلم ذخار
 در عالم اسماء پس از جلوه اقدس
 حق شد متجلی چو در آن فیض مقدس
 صبح الازل من افق النیب تنفس
 فالحق اراد و قضی الامر و هندس
 اشکال جهان را بمربع و مخمس
 بس هند سه پرداخت بترتیب در اینکار
 هر فیض که از مبداء فیاض بعالم
 فیاض شود ، او هست در آن فیض مقدم
 اسم الله را چونکه بود مظهر اعظم
 پس بر همه آفاق و نفوس اسبق و اقدم
 در صورت فرزند بمعنی اب و آدم
 این نکته عجب نیست بر مردم هشیار
 در ملک وجود آنشه اقلیم ولایت
 بخشنده جود است ز حق به رعنایت
 خواند بیبشت اهل جنان را بهدایت
 راند بجحیم اهل زیان را بغوایت
 هم مبداء کل است و هم او ختم و نهایت
 هم باعث ایجاد و هم او وارث انار
 همچون خلف صالح «۱» او «حجت قائم»
 کاز قدرت او عرش برین راست قوائم
 و ز عصمت او قلعه دین راست دعائم
 از مغنم فیضش همه دارند غنائم
 هم ناطق و هم صامت و هم مفطر و صائم
 هم ظاهر و هم باطن و هم ثابت و سیار
 در ملک ولایت شده سلطان سلاطین
 در رتبه او جمله مراتب شده تضمین
 کا و بود ولی و همه بین الماء و الطین
 سابق که انشاء چو لاحق که نگوین

بود

در علم بود اول اقطاب و نیلین

در فضل بود ثانی پیغمبر مختار

او ختم ولایت شده در عالم ایجاد

چون بدو وجودات بود در گه اشهاد

قطب نقبا گشته چو سر حلقه اوتاد

هم مهدی وهم هادی خالقست بارشاد

معموره عالم شود از عدل وی آباد

زان پس که خراب آید از ظلمت اشرار

در مرتبه ختم ولایت اگر آنشاه

باجد گر امیش علی (ع) آمده همراه

نبود عجب اندر نظر مردم آگاه

زیرا که ولایت نبود جز انرا الله

باشد انرا واحد هم واحد و یکتا

خورشید یکی لیک مرانی شده بسیار

خورشید چو هر روزه زمشرق بدر آید

در آینه هر بصری جلوه گر آید

در هر نظری گر چه بجلوه دیگر آید

باصورت بسیار زوی در نظر آید

بین معنی واحد بهزاران صور آید

آندم که نماید بمرائی مه رخسار

پس شمس ولایت که بود واحد مطلق

زیرا که بود آئینه تامه حق

وحدت بود و کثرت از او آمده مشتق

از اول و آخر شود این نکته محقق

از نور جمالش دو جهان یافته رونق

وز نار جلالش شرر افتاده بهر نار

اسم الله را مظهر کامل که تنزیل

چون حق بودش باطن در عالم تاویل

حق است باجمال چو خلق است بتفصیل

از مصدر عقلش شده مشتق دل جبریل

هم فایض روح است زصورش بسرافیل

هم قابض جان از ملک الموت باجبار

صبح ازل از ماه رخس مهر فیروز است

شام ابد از گیسوی اوغالیه سوز است



از بدر جمالش شب عشاق چو روز است

یک نکته ز نقطه ۱۰ دهنش کشف رموز است

گنجینه قلبش که زا سرار کنو ز است

بحر بست پر از دانش و گنجی است ز اسرار

چون در طلب کعبه حق قطع منا زل

کرد، او ز صفا یافت مقام از حرم دل

شد منقطع از خلق و بحق آمده واصل

فانی شده ظل الله در سایه ۲ ذی ظل

آری چو شود سایه بخور شید مقابل

تر سایه انرا ماند و نر هستیش آ نار

او شاه جهانست و جهان جمله گدایش

شاهان چو گدایان بسر خوان عطایش

حانم چو بخیلی است در اقلیم سخایش

ریزند سر از راه وفاد کف پایش

بنماید اگر چهره خورشید نمایش

آندم که کند جلوه رخس بر در و دیوار

در بندگی شاه ازل یافت تما می

کافلا ک کمر بسته شد ندش بغلامی

آمد حرمش کعبه هر خاصی و عامی

از لعل لبش یافته دل شیرین کامی

از ابر عطایش شده هر جامد، نامی

از شوق لقایش شده هر ثابت، سیار

از تیغ کجش راست شود رایت اسلام

و از لعل لبش نشر شود آیت احکام

از الفت مهرش شده روشن رخ ایام

و از سطوت قهرش رخ هر شام سیه فام

و ز آتش عشقش شده پخته دل هر خام

و ز نور جمالش شده روشن رخ هر نار

جانش چو بود معتکف عالم لاهوت

جسمش شده هم مؤ تلف نشأ ناسوت

بکشاید اگر وقت بیان، حقه یاقوت

از آب حیات لب او یافته دل، قوت

۱- نسخه دیگر: شیرین ۲- نسخه دیگر: هستی ۳- نسخه دیگر: لقایش



سباح بدر یای حقیقت شده چون حوت
 سیاح بصحرای طریقت شده بسیار
 چون گشت عیان صبح شب نیمه شعبان
 گردید منور ز رخس عالم امکان
 سر از افق غیب زد آنمهر در خشان
 از دیده «نرجس» شد بس جوی بدامان
 تا آمد در دامنش آن سرو خرامان
 آری ندمد سرو مگر بر لب جویبار
 زعرش الهی بزمین کرد تنزل
 بر دور رخس گیسوی مشکین بتسلسل
 روئیدز «نرگس» بگلستان جهان گل
 گفتی بهم آ میخته با هم گل و سنبل
 گلزار حق از زلف و رخس یافت تجمل
 آری بود از سنبل گل زینت گلزار
 بنهاد چو خورشید رخس روبرخاک
 در سجده بیفتاد چو از غایت ادراک
 شد خاک چو آب از اثر جبهه او پاک
 جبریل سپس بردش در عالم افلاک
 تا سجده کنندش زدل و جان همه املاک
 زیرا که جهان بنده و او شاه جهاندار
 بنگر شرف و رتبه او را که بفرهنگ
 در سن صبی بر سر افلاک زد او رنگ
 پیمود ره حق بحقیقت نه بفر سنک
 در ساحت معراج شد از معرکه تنک
 زانجم زده از سم همندهش بفلک سنک
 از بسکه جهان نید ابر گنبد دوار
 آ نشاه چو بر فرف عشق ازلی شد
 از فرش بعرش ملک لم یزلی شد
 گفتی که بشبرنگ دگر بازه «علی» شد
 بر خلق جهان دابة الارض جلی شد
 زیرا که در اخبار مؤول بولی شد
 کا ز ارض برون آید در آخر اعصار

لیکن نه چنین ارض که ارض دگر استی
 کا زمشرق وی شمس ولی جلوه گراستی

خوان (یوم تبدل ۱۰) را کا زحق خبر استی
 در عالم تاویل، گر اهل نظر استی
 کان ارض حقایق شد و این از صور استی
 این مغرب ظلمت بود، آن مشرق انوار
 از خلق دو عالم سفری چو نسوی حق کرد
 استار سماوات علی را همه شق کرد
 تا سیر عوالم طبقاً بعد طبق کرد
 از حق سفری باز سوی هلك غسق کرد
 تا در همه عالم بتوان نظم و نسق کرد
 چون ناظم کونین بود در همه ادوار
 از غیب چو در عالم ناسوت قدم زد
 از حمد حق و مدح رسول الله دم زد
 بر لوح دل آیات حق از علم رقم زد
 گفتی ملک العرش ابر فرش علم زد
 یا کعبه مقصود سرا دق بحرم زد
 کا نقطه نو حید و چپانش خط پرگار
 از ذات الهی چو نینند نشانی
 زیرا که ننگجد بزبانی و مکانی
 هر چند از او نیست جدا جسمی و جانی
 پس بایدش از لطف بهر عصر و زمانی
 از بهر خلافت بجهان جلوه و شانی
 تا خلق نبویند ره شبهه و انکار
 پس دوره ماکز همه ادوار فز و تتر
 شد نو بت سلطانی آن شاه مظفر
 در ظاهر اگر زوشده این دوره منور
 لیکن بحقیقت بودش در همه مظهر
 در ذات مقدم بصفا تست مؤخر
 کا و راست بهر آت جهان مظهر بسیار
 شاهاتوئی آن مظهر اسماء الهی
 کا و صاف کمال تو بود نامتناهی
 نشناخت کسی ذات وصفات تو کماهی
 افراخته ای تا بجهان را یت شاهی
 خلقند مطیعت با و امر چو نواهی
 چون ریزه خور خوان تو هر ثابت و سیار

۱- یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار - آیه ۴۹ سوره ابراهیم

تو مظهر ذات حق و مرآت صفاتی
چون نور صفت ساری اندر ظلما تیی

زیرا که سرا پای همه جلوه ذاتی
حقا که تو اندر ظلمات آب حیاتی

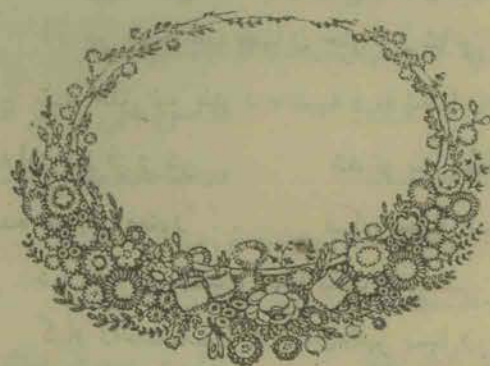
هم راه هدایتی تو و هم باب نجاتی

بیگانه ای از خاق چو با حق شده ای، یار

ایشاه جهان ای که شها نند گدایت
بگشای تو آن چهره خورشید لقاییت
باده دل و جان همه عالم بقدایت
تا سرفکند «رحمت» چون خاک بیاییت

در ددل او راست تمنای دوایت

جز این نبود مقصدش ای مقصد اختیار



مسمط دوم

این مسمط فرا نیز در حکمت و توحید و عرفان و مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام میباشد و ۳۶ بند است و در جای خود اهمیت زیادی دارد.

دوش رسید این ند از غیب بگو شم
چون خم می از شراب شوق بجوشم
کاز جذباتش نه عقل ماند و نه هوشم
لیک بلب از بیان عشق خموشم

آری نباید بیان عشق بگفتار

کای شده محبوس در رسوم علابیق
بسته دل و دیده در حجاب مضابیق
آمده ما یوس از علوم و حقایق
دور ز خلاق و آشنای بخلابیق

گشته مکین در سرای عالم بندار

تا بکی ای جان اسیر عالم جسمی؟
نیست ز نام خدای پیش تو اسمی
گشته نهان همچو گنج زر بطلسمی
وز بر کاتش نه بهره ای و نه قسمی

وزیم جو دش نه اند کی و نه بسیار

نعمت حق نی همین طعام و شراب بست
آری قوت تن از علوفه و آب بست
رحمت فیضش نه این شراب و کبابست
لیک روان را روان ز سکر شرابست

سکر شراب از شراب خانه اسرار

هر که شد از باده محبت «حق» مست
پسای بعالم زد و بطره او دست
جان صفت از سلسله علایق تن رست
رشته کثرت برید و وحدت پیوست

چشم گشوده یار و بسته زاغیبار

هر که زاغیبار سخت بیخبر آید
تلخی ایام هجر او بسر آید
جلوه یارش مدام در نظر آید
«بار دگر روزگار چون شکر آید»

کامش شیرین شود ز لعل شکر بار

هر چه عیانست در سرا چه امکان
جلوه حق است در مجالی اعیان

نور رخس آشکار و آینه پنهان مژده هلا عشقان که چهره جانان

سر زده چون آفتاب از درو دیوار

شاه ازل خیمه زد بساحت آفاق کرد جهان را پر از تجلی اشراق

گشت جمالش فروغ دیده عشاق روح الهی روان بقالب مشتاق

گشته روان همچو آب سیل بکفسار

نور خدائی بخلق و امر عیان شد روح الهی بسرو جهر روان شد

سر حقیقت بر اهل حال بیان شد نور حق اندر حجاب خلق پنهان شد

چونکه بظلمات شب مشارق انوار

پر تو مصباح از زجا چه مشکوات کرد تجلی چو آفتاب بمرآت

کوکب دری شکست لشکر ظلمات خصم بد اختر شد از تجلی شه، مات

بود سنا برق او فروغ زا بصار» ۱

شاهد غیب از حجاب عالم ابداع جلوه گر آمد سپس بعالم اوضاع

کرد مثالی ممثل از همه انواع جا وز الا ثنین سره و لقد شاح

فی کثرات التعمینات بالانوار

فیض نخستین اوست «صادر اول» زان پس ارواح انبیا شد و کامل

نور سپهبد دیگر مثال ممثل آیت حق گشت از این نظام مفصل

جمله بمعنی یکی و صورت بسیار

عالم هستی تمام شرح جمال است مظهر اسماء با جمال و جلال است

مظهر اوصاف قادر متعال است خالی از شوب نقص و پرزکمال است

روشن از نور پاک حضرت جبار

یار چو گنجی بکنج غیب پنهان بود بارخ خود عشقبا زیش بمیان بود

نی خبری از جهان نیان و جهان بود نی اثری از مکین و نی زمکان بود

۱- اشاره است به آیه نور: الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة ۰۰۰ الخ

خانه پر از یار و خالی از همه اغیار

لیک بهر جا که حسن رخ بنماید گر ز هزاران حجاب چهره گشاید

بارخ زیبا مدام پرده نشاید بین که بهر صبح آفتاب بر آید

تا بنماید جمال خویش با بصر

زانشه هستی بملک خویش علم زد خیمه ایجاد در دیار عدم زد

بر صفحات حد و ثت نقش قدم زد صورت عالم بلوح علم رقم زد

چون بسر عرش نام «حیدر گوار»

شاه جهان تاجدار عالم شاهی مهتر آئینه جمال الهی

راه بذاتش نبرده خلق کماهی ریزه خورخوان او چه مرغ و چه ماهی

بنده فرمان اوست ثابت و سیار

شمس فلک آینه ظهور جمالش نفس ملک ذکرخوان وصف کمالش

عرش برین پایه ای ز قدر جلالش چرخ مهین حلقه ای ز طوق تعالیش

چونکه کلام الله آیتیش ز گفتار

عالم ارواح مزج در بدن او صورت اشباح درج پیرهن او

خار گلستان دهر در چمن او جان جهان را حیات از سخن او

«کن فی کون» آیدش سخن گه اظهار

شد ز حسامش بلند رایت تو حید چونکه ز نامش پدید آیت تمجید

ذره ای از نور اوست چشمه خورشید شمه ای از لطف اوست روضه جاوید

شعله ای از قهر اوست هاو یه نار

ختم، ولایت بذات آنشه والا گشت و نبوت بنور سید بطحی

ایندو بصورت دو تا و معنی یکتا گوئی حق گشته جلوه گرید و مجلی

مظهر اول نبی و قانی کرار

در ظلمات عدم جهان بد مستور چون صور کائنات در شب دیجور

شمس جمال منیر آنشه منصور زد به بیابان نیستی علم نور
 کرد تجلی بکوه طور بیکبار
 نور جمالش ز دود زنگ زمرآت روشن از نور اوست عالم ظللمات
 گلشن از بوی اوست ارض و سماوات متقن از امر او مینانی خیرات
 شیرین از ذکر او مجالس اختیار
 عالم ظاهر چو جسم او همه جان است نشأه باطن چو روح او چو روانست
 خودنه جهانست، بلکه جان جهانست در دل هر ذره آفتاب نهان است
 از بر هر قطره بحر عشق نمودار
 هر چه بعالم عیان ز صورت نیکوست عکس جمال و جلال آنشه مهر و ست
 در خم چو گان عشق او همه سر، گوشت عالم دل پای بست سلسله اوست
 بسته دل خلق را بطره طرار
 روی دل عاشقان بقبله رویش مهر و مه اندر طواف کعبه کویش
 نفس ملک زنده از شمایم بویش چرخ فلک مست جرعه ای ز سبویش
 گشته از اینر و بد و ر کویش دوار
 نور ولایت ز نور حق چو جدا شد لوح و قلم، عقل و نفس و ارض و سما شد
 کعبه و زمزم، مقام و رکن و صفا شد مسجد و محراب و ذکر و ورد دعا شد
 مهر در خشنده گشت و کوکب سیار
 هر چه در آئینه های غیب و شهود است عکس شئون تجلیات و جود است
 او بحقیقت وجود و غیر نمود است دایره دل که در نزول و صعود است
 دور زنان گیرد اوست چون خط پرگار
 برق حسامش اگر که شعله ور آفتد یکسره در خرمن جهان، شرر آفتد
 سیل فنا در وجود خشک و تر آفتد جانها از سطوتش ز تن بدر آفتد

گر متجلی شود بصورت قهار

امر شریعت از اوست یافته رونق سر حقیقت بنور اوست محقق
 مصدر ایجاد خلق و خالق مشتق مظهر انوار حق و آینه حق
 آینه در آفتاب نیست نمودار
 آری با آفتاب چو نکه مقابل آینه شد صورتش شود متمثل
 می نشود پیش چشم آینه حایل نیست بجز مهر در مشاهده حاصل
 آینه پنهان و آفتاب پدیدار
 خوش شنواین نکته را که با نمر استی در صدف قاب اهل دل گهر استی
 بارگه شهر علم را چو در استی «۱» روشنی چشم صاحب نظر استی
 کشته از این علم، اهل دانش، هشیار
 ایشه عالم ز ممکنات سوا نمی خود نه خدای ولیک عین خدای
 سر نهان حقی، ز خلق جدائی ناظم کونین و حاکم دو سرائی
 منبع انوار حق و مخزن اسرار
 در شب معراج، در حجاب تو بودی ای که بختم رسل خطاب سرودی
 سر پید الهی ز پرده نمودی آن دم کز جیب غیب دست گشودی
 غیر و صالت نبود دزین سفرش کار
 ای که بملک وجود، صاحب جاهی اهل جهان جمله بنده اند و توشاهی
 جز تو ندارند در زمانه پناهی نیستشان جز صراط عشق تو راهی
 نبو دشان جز ثنای قدر تو گفتار
 «رحمت» خود را که مال و جاه ندارد گر بنوازی شها گناه نداد
 زانکه بجز در گهت پناه ندارد غیر تو این بنده پادشاه ندارد
 جز بتو نبود دیگر بهیچکس کار

* * *

مسمط سوم

این مسمط نصیح و بلیغ در حکمت و توحید و عرفان و مدح حضرت امیر علیه السلام میباشد
فقید سعید در این مسمط ابتکاری بخرج داده است باین ترتیب که قوافی بندها را بترتیب
حروف «ابثی» قرار داده است و خود را بر عایت آن ملزم کرده است و با اینحال بخوبی
از عهده آن برآمده است این مسمط چهل بند است

مرا گشته جان و دل ز حسرت بسی فگار که محروم گشته دل چو جان از جمال یار
سزد گر بحال خویش بگریند زار زار که عمر عزیز گشت به بیهوده رهسپار
ندیدند حاصلی ز اوضاع روزگار

بزدان تن اسیر چو گردید جان ما در این خاک تیره گشت چو پنهان روان ما
خطابی ز حق رسید پی امتحان ما روا باشد از رود بگردون فغان ما
که از بهر ما گشود قضا دست اختیار

دل از بیم امتحان فنا ده در اضطراب چو گیسوی دلیران ز حسرت «۱» به پیچ و تاب
که آوخت ز دست رفت به بی حاصلی شبان فنا د آتشم بجان ز کردار ناصواب
دریغا که عاقبت بماندیم شرمسار

ز صهبای عشق حق هر آن دل که گشت مست خلاصی ز شرک یافت چو گردید حق پرست
ز قید هوای طبع چو آزادگان برست چو شهباز اوج قدس قفس را شکست و جست
سوی آشیان جان شد از شوق رهسپار

زهجران ملک جان دلم زار، الغیث زید عهدی زمان، دل افکار، الغیث
ز عشق پر یو شکران بغم یار، الغیث شده روز عاشقان شب تار، الغیث
از آن روی مهرش و از آن موی تا بدار

چو مصباح نور حق فروزان شد از زجاج فروزنده شد ز عشق بمشکوه دل، سراج
ملک از علو جاه بسر بر نهاد تاج فلک همچو مهر و ماه بر قصند و ابتهاج
چو از مستی شراب حریفان با ده خوار

۱- نسخه دیگر: حیرت

در ابدان ممکنات چو ایزد دمید روح شد ارواح کاینات از این روح، برفتح
زخمخانه حیات ز دندانها دل صبح صفی و کلیم و روح، خلیل و حبیب و نوح
همه سرخوش و خراب، از این خم خوشگوار

چه بلبل بشاخ گل، چه قمری بسروشاخ چه مهر و مه و نجوم در این نیلفام کاخ
چه لمس و چه شم و ذوق، جلیدیه و صماخ چه در این سرای تنگ چه در نشأه فراخ
بذکر العیب دانه، مدی اللیل و النهار

چو شاه سریر حسن با بیجا در رخ گشود نهادند ممکنات قدم در سرای جود
ز شهر عدم شدند بسر منزل و جود ز غیب آمدند باز در این عالم شهود
نهان شد عدم بغیب، چو هستی شد آشکار

دل اهل حال را ز حق است التذاذ که جز کوی عشق نیستشان ملجاء و ملاذ
الی کعبه المراد لهم فایز المعاد و بالحق يستعذ کل اذا استعاذ
و بالحق يستعبر کل اذا استعبر

هلا مرده عاشقان که آمد که سرور ز انوار کردگار جهان گشت پر ز نور
که خورشید روی بار نمود از افق ظهور تجلی نمود حق بسینای کوه طور
با عیان ممکنات شد از مهر، نور بار

زا سرار حق خبر ندارد جز اهل راز چو آمد حقیقتش عیان از ره مجاز
بذکر حبیب خویش مدام اندر اهتزاز نهاد عین عجز بدرگاه بی نیاز
به آئین بندگان، شب و روز خاکسار

میراست ذات او ز احساس هر حواس معرا صفات او ز ادراک هر قیاس
بقصر جلال او فلک کمترین اساس ز نور جمال او ملک کرده اقتباس
ز بحر کمال او جهان است مستعار

ز جام شراب عشق هر آنکس که کرد نوش سپس تا بروز حشر نیاید دگر بهوش
دلش پر زهایبوی، لبش از بیان خموش مدامش رسد ز غیب بگوش دل این سروش

که طوبی لك المدام ایامست هوشیار

زر قلب اگر شود زغش هوی خلاص کند کیمیای عشق برو سکه ، نقد خاص
پس از صحبت عوام شود همد م خواص بکعبه مقام دوست کند جای ز اختصاص
چو اندر منای شوق کند جان و دل نثار
چو ذرات ممکنات ز خلق سما و ارض در آوردشان بغیب حق اندر مقام عرض
باز می که بد عری ز تحدید طول و عرض نموده اطاعتش بر آفاق جمله فرض
ستاده به بندگیش شب و روز، بنده وار

چو حق را بعالم است به پنهانی ارتباط از این ارتباط یافت حق و خلق اختلاط
از این روگی بقبض ، زمانی با نبط که از قبض و بسط اوست بعالم غم و نشاط
چو از قهر و لطف اوست خزان آید و بهار

جها نرا ز حفظ او مدام است احتفاظ که با خلق باشدش بعین کرم لحاظ
چو از ناز قهر او فروزان شود شواظ ۱۰ بگردند همچو خاک ز باد فنا شظاظ ۲۰
چو کفار و مشرکین ز شمشیر ذوالفقار

بدست شهبی که حق بهنگام ابتداء ز نور جمال او جهان کرد اختراع
نمودند در ازل چو ذرات اجتماع خطاب ولایتش چو کردند استماع
شدند از قبول امر بر این عهد استوار

به تبلیغ این خطاب زحق آمد این بلاغ بروز غدیر چون زحج یافته فراغ
که : یا ایها الرسول بلغ بذ المراءخ که دلهای دوستان چو گل بشکفتد بیاغ
دل دشمنان دین نه چون لاله داغدار

فقل ایها الرسول ؛ علی لی الخلف و منی هو الوصی که ارون فی السلف ۳

۱- شواظ: زبانه آتش ۲- شظاظ یعنی متفرق و پراکنده ۳- یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی والله یبصمک من الناس ان الله لا یمهدی القوم الکافرین آیه ۷۱ سوره مائده

هو الله بهصمک من الناس لا تخف وان لم تبلیغ کذا لا جر قد تلف

که ناید رسالتت از این پس دیگر بکار

پس آنگاه شاه دین بفرمود گئی فریق علی آنکه با من است بحق محرم و صدیق
چو هارون بر کلیم مرا و الی و شفیق نشاید بسوی حق شدن جز بدین طریق
که راه ولای او صراطی است استوار

ز نور ولای اوست جهان جمله تابناک چو از نور آفتاب فروزنده تیره خاک
جمال جمیل اوست روانبخش جان پاک مرا ز آتش جحیم دگر بار خش چه پاک ؟
که باشهد مهران اوست همه تلخ خوشگوار

بگیرد اگر حجاب بیکیساره از جمال قیامت کند قیام از آن روی بی مثال
برای ظهور غیر نماید دگر مجال چو در صبح روز حشر شهنشاه ذوالجلال
ز مهر رخسارش شود همه مات ، ذره وار

چو سرزد ز جیب غیب رخ شارق قدم در اول علی نهاد با قلم او قدم
جهان پس برون نمود سراز مکمن عدم ز عقل و ز نفس و جسم دگر لوح و هم قلم
سماوات و عرش و فرش ، هوا ، آب و خاک و نوار

ز نور ولای اوست عیان گشته این جهان در اجسام ممکنات شده روح او روان
همه اسم و اوست جسم ، همه جسم و اوست جان بفرمان او زمین بود همچو آسمان
بسلطان امر اوست جهان جمله برقرار

شها ای که چون خدای نهان است ذات تو بملک وجود نیست عیان جز صفات تو
چو آیات حق بود همه بینات تو تو چون آفتاب و خلق چو ذرات مات تو
بگلزار فیض تو گلستان دهر ، خار

شها خاک در گهت رسید از علو جام بجایئی که سجده اش نمایند مهر و ماه
اگر شاهباز عقل شب و روز و سال و ماه بود در هوای تو با مید خاک راه
در آخر فتد ز هجر بخاک تو شر مسار

تو را از مقام حق اعلیٰ تحقیق برتری
بعلم و کمال و فضل و عالم مغرب تویی
بچرخ جلال و شان خرو زنده اختری
بیخرا صفات حق چو ماهی شنوری
تو ایستاده و من در سجده
که هر چه چون تو جود را بود در خویش
تو ایستاده و من در سجده
که هر چه چون تو جود را بود در خویش

بذات تو شد عیان بعالی صفات حق
چو آمد صفات را وجود تو ما صدق
ز ابواب فضل تو نه افلاک بگورق
ز خورشید روی تو منور رخ فلک
چو از تاب زلف تو بود روی شام، تار
جمال منیر تو خورشید گریه دار تقاب
چو دیوانگان فتنه عشقت به بیج و تاب
بری دیده وار مست گویی، گاه هوشیار

تو در کوی عاشقان دمی گر گذر کنی
دو صد ساله مرده را زبازنده بر کنی
یا کسیر مقدمت همه خاک زر کنی
جها نرا ز خنده ای پر از نیشگر کنی
کشایی که بیان اگر لعل خو شکواری
در آئینه تو کرد مصور جمال خویش
جو حق در جهان تنگ ندیدی مجال خویش
که اندر جمال تو ببیند جمال خویش

خدا را براستی شها اسم اعظمی
مقتله تانچه زلف تویی عجب شایسته
بتول و رسول را تو زوج و پسر عمی
مقتله تانچه زلف تویی عجب شایسته
دو سبط رسول را توئی باب تا جدار
زین قدم تو چو دارا السلام شد
ترا چونکه در غری «۱» مقرر مقام شد
ز تشریف قبله همه خاص و عام شد
که بر کعبه از شرف بسی دارد افتخار

۱- غری نام نجف اشرف است

ز عشق تو بیقرار شب و روزم فلک
دل نقد و قلب را ولای تو شد محک
که از مهر و وقار تو است فروزنده تو را
بمعنی مقدمی بر املاک از شرف

بنسبت تو گوهری جهان جمله چون صدف
صفات خدا بر این جهان و تو نشر و لطف
بدان لطف و نشر را مرتب که شمار
جهان مظهر و هست چو او مظهر خداست
که چون نور حق روان بر او نشانیست
جهان جمله بر تویی از آن چهره لقا است

جهان آینه تو است، تو مرآت کردی کل
از این روی شد جهان منور بنور تو
نهان هر چه غایب است عیان در حضور تو
بجق کی شود قریب هر آنکوست دور تو

که ذاتت چو حق نهان، صفات تو آشکار
گر ایشاه از کرم به «رحمت» کنی نظر
ز در پایی دل دهد ز آتش برون بگیر
فشانند ز لب شکر با شعار آبدار



فشانند ز لب شکر با شعار آبدار
فشانند ز لب شکر با شعار آبدار
فشانند ز لب شکر با شعار آبدار
فشانند ز لب شکر با شعار آبدار

بهاریه



از قلم صنع باز در چمن روزگار
 سر و چمن سبز پوش آمده دامادوار «۱»
 جلوه بصد حسن و ناز کرد عروس بهار
 ز جوش گل در خروش چو چنگ بلبل هزار

سنبل شیرین صفت گشوده از زلف تار

لاله چو فرهاد بین ز عشق حق داغدار

زیاسمین و گل است باد صبا عطریز
 ز سوسن و سنبل است خاک چمن منگ خیز

ز خنده نو بهار چشم سحاب اشک ریز
 گشت سلیمان گل بمصر گلشن عزیز

نال لاله بلبل ر بود هوش ز اهل تمیز

چو کرد از شور عشق زمزمه داود وار

شاخ گل اندر چمن خیمه بر افراخته
 ز لاله و سرو و کاج سپه به پرداخته

ز شاخ بید و چنار تیرو کمان ساخته
 بدین سپاه عظیم بملک دی تاخته

رخت بملک عدم برده و جان باخته

کرده دی از بیم وی ز شهر هستی فرار

بلطف شاه بهار لشکری آراسته
 معرکه جنگ را بنام پیراسته

۱- سابقاً در ایران همیشه دامادها هنگام زفاف لباس سبز میپوشیدند و هم اکنون نیز در ولایات و قراء و قصبیات این رسم پستندید و مرسوم است و سبز پوشیدن داماد تقالید به «سبز بختی» یا «خوش بختی» داماد و عروس میباشد. متأسفانه این اوقات در شهرهای بزرگ بتقلید اروپائیان دامادها هنگام زفاف لباس غم انگیز «مشکی» که مخصوص سوگواری است میپوشند!! و بدسلیقگی خود را ثابت میکنند. آری چه خوب گفته اند:

خلق را تقلیدشان بر باد داد
 ای دو صد لعنت بر این تقلید باد



صف زده اندر چمن زهر طرف راسته
 لاله و سرو و سمن هم گل نوخاسته

فزوده حسن بهار ز شردی کاسته

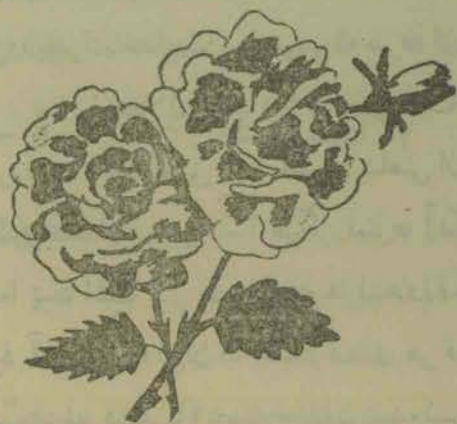
دیوگر یزد اگر پری شود در کنار

چو روی زیباتر چهره گل جلوه گر
 سنبل چون زلف یار پهای افکند سر

چو عاشق داغدار لاله خونین جگر
 چو قامت دلبران سر و سبزی را نگر

چو چشم آهو و شان نرگس اندر نظر

چو گیسوی مهوشان بنفشه شد تابدار



ب - تضمین ها

۱ - تضمین غزل معروف حافظ

گوبر ز نند قرعه دولت بنام ما کان آهوی رمیده شد امروز رام ما
 زیباست از دوزلف و رخس صبح و شام ما ساقی بنور باده بر افروز جام ما
 مطرب بزن که کار جهان شد بکام ما
 چندی است تا بمیکده خوش آرمیده ایم بر رغم شیخ خدمت ساقی گزیده ایم
 از نای و چنگ بانك **انا الحق** شنیده ایم مادر پیا نه عکس رخ یار دیده ایم
 ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
 انکار شیخ شهر بمیخوارگان چراست بالله که باده نوشی ما بهتر از ریاست
 میخوارگی است فسق و ریاضت با خداست ترسم که صرفه ای تبرد روز باز خواست
 نان حلال شیخ ز آب حرام ما
 چون چهره ایاز فروزنده شد بعشق محمود شاهش از دل و جان بنده شد بعشق
 چون بخت اهل حال که فرخنده شد بعشق هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
 ثبت است بر جریده عام دوام ما
 گریش عاشقان شود آن سروقد روان بادا فدای هر قدمش صد هزار جان
 از قامت قیامت کبری شود عیان چندان بود کمرش و ناز سهی قدان
 کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما
 چون زلف او که بر گل روی چو آتش است پیوسته دل ز آتش هجران مشوش است
 چون ترک مست چشم سیاهش کمانکش است مستی بچشم شاهد دل بند ما خوش است
 زانرو سپرده اند بمستی ز ما ما

گر بوئی ای نسیم ز زلفش بیاوری بالله هزار پرده ناموس بر دری
 ز نك سواد قلب ز مرآت دل بری ای باد اگر بگلشن احباب بگذری

ز نهار عرضه کن بر جانان پیام ما

افتند بخاك پایش قد رسای سرو در باغ اگر بناز خرامد پیای سرو
 بالای او بگلشن جانم بجای سرو بگرفته همچو لاله دلم در هوای سرو
 ای مرغ بخت کی شوی آخر تو رام ما؟

صدشکر زانکه داد خدایم خجسته خال^۱ کز فیض اوست تازه مرا عیش ماه و سال
 در مدح او سزا بود از «خواجه» اینمقال در یای اخضر فلک و کشتی هلال
 هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

بادا هماره تا که بود از فلک نشان بر کرسی جلال بعرش و قار و شان
 در باغ دل نهال دعا و رحمتا^۲ نشان «حافظ» ز دیده دانه اشکی همی فشان
 باشد که مرغ بخت کند قصه دام ما

* * *

۲ - تضمین غزل دیگری از حافظ

اسیر کوی تو از هر دو کون آزاد است خراب عشق تو هر دل که گشت آباد است
 بنای شیرین محکم ز عشق فرهاد است بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
 بیار باده که ایام عمر بر باد است
 هر آنکه بیخود و سرمست شد ز جام شهود فشانند دامن همت بهر چه بود و نبود
 ز لوح دل بمی عشق ز نك غیر زدود غلام همت آنم که زیر چرخ کیود
 ز هر چه ز نك تعلق پذیرد آزاد است

بکوی میکده دوشم ز ره فتاد گذار بدیدم آنکه نشسته است زاهدی خمار

۱ - خجسته خال مراد حاج سید مهدی کازرونی دانی آن مرحوم است که مدوح ایشان بوده است

مرا ز راه وفا گفت با دلی هشیار
نصیحتی کز پند گیر و در عمل آر
که این حدیث ز پیر طریقتم یا داست

مبند دل تو بد نیا و زو مشو دلشاد
که داد ملک سلیمان و تخت جم بر باد
بپیچ شوی زمکر این عروس دست نداد
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است

دلا زباده غفلت تو تا بکی در خواب
چه تشنه ای تو از این آب جان بملک سر آب
جهان و هر چه در او هست صورتی است بر آب
چگویمت که بمیخانه دوش مست و خراب
سروش عالم غییم چه مرده ها داد است

در آ بمیکده و نشاه های مستان بین
بمی بشوی ز دل شک و شو ز اهل یقین
مدام طایر جان گویدت بصوت حزین
که ای بلند نظر شاه باز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو مرغ کلشن جانی به بند جسم اسیر
فتاده ز اوج هوای خدا ز خلق بزیر
خدا یرا تو در این آشیانه جای مگیر
ترا ز کنگره عرش میزند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاد است

بکوی میکده هر کوز عشق پای نهاد
فیکنده سر بره پیر هر چه بادا باد
چه باشد از غم دوران ز عشق او دلشاد
غم جهان مغرور و پند من مبر از یاد
که این لطیفه نغم ز رهروی یاد است

بده بد اده جانان بجان ز شوق رضای
ز تلخ و شور بشیرین تو رو ترش منما
چو کوهکن زغم ورنج عشق دست مخای
رضا بد اده بده ورنجین گره بگشای
که بر من وتر در انگشاد است

۳ - تضمین غزل دیگری از حافظ

شکر کاز مو هبت حضرت ظل الهی یافت از سر حقیقت دل ما آگاهی

بیا گدائی دیگرم عار بود از شاهسی
سحرم هاتف میخانه بدولت خواهی
گفت باز آی که دیرینه این درگاهی

منکه سر مست و خرابم ز شراب لاهوت
چه خبر با شدم از بیخیران ناسوت
دوش گفتند مرا پرد گیان جبروت
همچو جم ساغر می کش که ز سر ملکوت
پسرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

تادل ما شده از سر حقیقت آگاه
سرفکنده بسرکوی خرابیات بر راه
شده از همت شاهانه گدای درگاه
با گدایان در میکند ایسا ملک راه
با ادب باش گراز سر خدا آگاهی

همه در آتش عشقش چو سمندر باشند
پسای بر خاک ولی افسر هر سر باشند
فارغ از جام جم و ملک سکندر باشند
ببر در میکند رند ان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

جمله دیوانه آن چهره خورشید نمای
بسته طره آن سلسله عنبر سای
خاکشان فرش تن خاکی و دل عرش خدای
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
دست قدرت نگر و حشمت صاحب جاهی

بسرکوی خرابیات دلا کن منزل
بند فقر شو و بند علایق بگسل
تاپس از رنج شود گنج مراد حاصل
اگر ت سلطنت فقر ببخشند ایدل
کمتر بن ملک تو از ماه بود تا ماهی



ج. غزلیات

هر که آموخت چومن شیوه شیدانی را
 زد چو مجنون بکمر دامن رسوائی را
 هر که نوشید چومن از لب او آب حیات
 داد بسر با د فنا این منی و مائی را
 گاه در صومعه جا گیرم و گه میخانه
 تما بینم مگر آنشا هد هر جائی را
 علم و دانش چه کنی؟ خیز بمیخانه رویم
 تما بشوئیم ز می دفتر داناائی را
 نیست ما را بسر کوی تو جز عجز و نیاز
 چه کند عاشق دلخسته تو انائی را
 سر ما و قدم دوست که با خاک رهش
 نشماریم بهیچ افسر دارائی را
 آتش عشق تو افتاد چو در خرمن جان
 سو ختی مزرعه صبر و شکیبائی را
 ایکه از غایت پیدائی ذاتی پنهان
 نیست جز عشق تو پنهانی و پیدائی را
 کن خراب از می مینای محبت جانم
 تباکه ویران کنم این گنبد مینائی را
 آنچه نام بخیا ل تو بخلوت دلشاد
 که ندارم بدل ایجان غم تنهائی را
 رخ زیبای تو با تیغ دو ابرو بگرفت
 ایشه حسن همه کشور زیبائی را
 ساخت عالم کثرت بدو چشم تنگ است
 تا بدیدم سعه عالم یکتائی را
 آنکه از دیدن رخسار تو شد کور ندید
 در همه ملک جهان حاصل بینائی را

لب شیرین تو آموخت به «رحمت» شب و روز

همچو طوطی بدو صد شور شکر خامی را

صیقلی شد چو ز انوار رخت سینه ما
 عکس رخسار تو افتاد در آینه ما
 سر دنیا چه هستی شنو از ما که بود
 لوح محفوظ حقا بق بجهان سینه ما
 صد ف بحر وجودیم عجب نیست اگر
 بر شد از گوهر اسرار تو گنجینه ما
 ما که دردی کش میخانه عشقیم چه باک
 گر رود رهن می این خرقة پشمینه ما
 آنچه نامیم شب و روز ز عشقت سرمست
 که نباشد خبر از شنبه و آدینه ما

زاهد ا با تو بچنگیم و سر صالحی نیست
 که ز دل می نرود تا بد این کینه ما

«رحمت» دوش بسر منزل معشوق شدیم

کا شکی صبح نگشتی شب دوشینه ما

دل هشیار که سرمست رخ جانان است
 فارغ از هر دو جهان بلکه ز جسم و جان است «۱»
 داده از آتش عشقش تن خاکی بر باد
 که بجان تشنه آبی ز لب جانان است
 ترسم از خاک رهش گرد بدامان نرسد
 ورنه هم خاک شدن در ره او آسان است
 خاک شو در قدم دوست «۲» که دستت گیرد
 گر ترا آرزوی سایه آن دامن است
 مستی عشق چنان برده دلم را از دست
 که مرا هیچ نه پروای سر و سامان است
 دل شیدای مرا تنگ ز بد نامی نیست
 غرق دریای فنا را چه غم از طوفان است
 چون زنان از غم سختی جهان ناله مکن
 در ره عشق بلاکش که ره مردان است
 خدمت خلق بود طاعت مردان خدا
 هر که از جان کشد این بار گران مرد، آن است
 شود از گنج بقایت دل و جان معمور
 گر ز سیلاب فنا خانه تن ویران است
 گویشاهان جهان از من مسکین که مرا
 دولت فقر به از مملکت شاهان است
 سر ما خاک در میکند از همت خلق
 کیمیائی است که صد گنج در او پنهان است
 بر سر سفره دونان پی نانی نرویم
 کاسمان سفره و خورشید چو قرص نان است
 منت از چرخ چو دونان پی دونان نکشم
 که مرا دیده و دل مخزن آب و نان است
 عاشقان را غم روزی نبود زانکه مدام
 قوت جانشان می یاقوت لب جانان است
 گرچه سیاح جهان است دل ما لیکن
 مانده عاجز بره عشق که بی پایان است

«رحمت» از دایره عشق تو چون پای کشد؟

که چو بر گار در این دایره سرگردان است

ریزی اگر خون ما بتیر نگاهت
 ریز که در شرع عشق نیست گناهت
 از لب شیرین حیات بخش دلم را
 ایکه مرا کشته ای بتیر نگاهت

۱- نسخه دیگر: مرده هر دو جهان است، چه زنده جان است ۲- نسخه دیگر: بار

خیز و بصد ناز بر سرم قدمی نه
بر دل آشفته رحم کن که اسیر است
تا سر خویش افکنم چو خاک بر اهت
همچو غریبان بشام زلف سیاهت

✽ ✽ ✽

رخ زیبای تو در زلف پریشان تاچند؟
مهر رخساره نهان کرده ای، ای صبح وصال
غیر عشق تو چه باشد گنه یوسف دل
بنما چهره که سر در قدمت اندازیم
تا بکی بر مه رخ زلف پریشان داری
آخر ای کعبه مقصود با مید وصال
روی معشوق ندیدیم و بمردم زهجر
ماهمه تشنه دیدار ولبت آب حیات

ای طیب دل بیمار علاجی بنما

درد مندان تو اندر بی در مان تاچند؟

بدلم بجز هوای تو دیگر هوس نباشد
چه غم از عشق روی تو ز خویشتن گذشتم
بسر گذر کن ایدوست که جان دهم بیایت
چکنم که غیر جانیم بدسترس نباشد
که بدلبیری و خوبی چو تو هیچکس نباشد
که بغیر جانفشانی بدلم هوس نباشد

زند بتیرم اگر آند و نرکس مستش
بدور جادوی چشمش مجو دیگر هشیار
بدل نشانم و میوسم از وفا دستش
که برده هوش جهانی دو چشم سرمستش

✽ ✽ ✽

۱ - این غزل با استقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است میباشد (از بدایع)
آخر ای سنگدل سیم ز نغدان تاچند تو ز ما فارغ و ما از تو پریشان تاچند؟
۲ - این بیت در نسخه دیگر بشکل زیر ثبت شده است :
در طلب عمر بیابان شده ای کعبه ن دل سرگشته در اینکوه و بیابان تاچند؟

ایدل زخلق کن گذری سوی اهل حال
آخر چه حاصل آیدت از درس صرف و نحو
نز منطقت بیان شد میزان عالم غیب
نه از بیان بدیع معانی شدت پدید
هان ایدلا بصد رسه عشق شو مقیم

تاکی اسیرم در سه و بحث و قیل و قال
یا از اصول و فقه و بیان، حکمت و رجال
نز حکمتت عیان شد اسرار اهل حال
نه از اصول و فقه تو افزود در کمال
تا بشنوی دقایق توحید ز اهل حال

با کیزه کن سراچه جانرا از این نقوش

وازلوح سینه شوی سوید ای هر خیال

در آید ارشی آناه مهر و ش ز درم
بر آستانه میخانه سر فکنده مدام
اگر چه چشم مرا تاب آفتاب تو نیست
ز آب دیده بشویم سواد مردم چشم
نه آنچنان شده ام محو مهرماه رخت
چه جای اشک دیگر کاز شراب آتش عشق
برفت ز آتش عشق تو خاک من بر بساد
ز چشم مست خود احوال مست عشق پیرس
چو با شراب لب خوش بود کباب جگر
در آفتاب رخس ذره و ارجان سپرم
بدان امید که سرمست پانهد بسرم
ولی بغیر جمال تو نیست در نظرم
ز تن غبار شود پاک آینه بصرم
که پیش چشم کند جلوه شمس یا قمرم
ز آب خشک فتاده است عین چشم ترم
چنانکه محو شد از نقشه جهان انرم
که سالهاست من از حال خویش بیخبرم
کباب ز آتش عشقت بین دل و جگرم

بخاک پای توکان سر که میکشم بردوش

بدان امید که با جان بمقدمت سپرم

بگذار تا که زلف ترا موبمو کنم
تا مغزجان ز نکبت او مشکبو کنم
از تیغ ابرویت چو دلم را شکافتی
بگذار تا ز غمزه ات او را رفو کنم

۱ - این غزل با استقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است میباشد (از طلیبات)

یک امشب که در آغوش شاهد شکرم گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

گر دل کتیف شد ز غبار هوی چه باک

بباشد ز آب میکده اش شستشو کنم

نبود مرا ز هر دو جهان جز هوای تو بیگانه ام ز خویش ولی آشنای تو
 بار گران بدوش ندا رم بجز سری آنهم بیاد آنکه فشانم بیای تو
 برخویش بسته ام در دل را، چه جای غیر کاند رسرای دل نبود غیر جای تو
 آب حیات کی طلبد از سر آب، خضر آن دل که داد جان بره خاکپای تو
 از آفتاب روی تو بیناست چشم من کوراست دیده ای که به بیند سوای تو
 از آب دیده زنگ سوادش زدوده ام تا پاک باشد آینه رخ نمای تو

عالم تمام آینه دار دلی چه سود

کش نیست تاب جلوه بی منتهای تو

تیر اگر بدل زند غمزه چشم مست او پای کشان بسر روم بوسه ز نم بدست او
 جان سپرم بیای او، سرفکنم بجان و دل تیغ زا برو ارکشد هندوی نیم مست او
 همچو سپهر سربلند آمده بنده درش آری سربلند شد، گشت چو خاک پست او
 نیست رهایش دیگر تا ابد از کمند عشق آن دل کامد از ازل از جان پای بست او
 گردل ما شکسته شد در خم گیسویش چه غم کامده هر در ستیم از اثر شکست او

از می عشق صوفیم داد صفا حریم دل

یافت بکعبه خوش مقام این دل حق پرست او



د - اشعار متفرقه

وقتی مرحوم شیخ محمد حسین سعادت که یکی از دانشمندان معروف بود بشیراز
 آمد لذا مرحوم حجة الاسلام آیت الله آقای آقا سید علی کازرونی این رباعی را باین
 مناسبت سرودند:

اقبال بآمد و باره دمساز آمد اندر تن ماروح روان باز آمد
 صبح همه اهل فارس گردید بخیر خوردشید «سعادت» چو بشیراز آمد

* * *

سالی مرحوم نصیر الملک پوستینی برای آن مرحوم فرستاده است و لذا این دو رباعی
 را سروده است:

از سردی دی ناله کنان چون بلبل افسرده چو در فصل خزان، شاخه گل
 صد شکر که از لطف نصیر الملکی آسودتم ز پوستین کسا بل

ایضا

هر چند که پوستین بود راحت تن هم تقد وظیفه، راحت جان و بدن
 ناچار چو هر که را بود جان و تنی هم راحت جان خواهد وهم راحت تن

* * *

این اشعار را بمناسبت مشروطیت و تشکیل انجمن اسلامی سروده است:

هر که در دایره انجمن اسلامی بنشست از دل و جان رست زهر بدنامی
 شد بمعنی ز خواص ارچه بصورت عامی از خم دهر پس از تلخی زهر آشامی

خورد از جام حنان شربت شیرین کامی

ای خوش آن دل که پس از ظلم می عدل چشید رست از ذلت هر کفر و باسلام رسید

*

هر دل آزاد ز سنگینی استبداد است سرو آسا بجهان از همه باز آزاد است

از غم ظلم رهاگشت وز عدل او شاد است
حافظ ارض و سما عدل قوی بنیاد است
زانکه از عدل خرابی جهان آباد است

چون قیام ارضین است و سماوات بعدل
انتظام حد دین است و سیاسات بعدل

✽

حق چو از عدل بیاراست همه عالم را
او چه سمع و بصر و لمس، چه ذوق و شم را
هم ز تعدیل قوی جان و تن آدم را
او مساری بهم آمیخت چه شه و سهر را
ایضاً اوراست

از صد سخن استادیک حرف مرایاد است
تادل که توان بردن، تاجان که توان دادن؟
ویران نشود خانه تامیکده آباد است
دل بردن و جان دادن این هر دو خداداد است

قصیده چماقیه

مرحوم آقاسید علی قصیده‌ای داشته است بنام «چماقیه» که در لباس طنز و طعنت از
چماق برخی ملامها انتقاد کرده است متأسفانه با کوشش زیادی که بعمل آمد
جز همین یک بیت از قصیده مزبور چیزی بدست نیامد:
ببوش باش که صید چماقیان نشوی
که بس عظیم بود دام ودانه های چماق



✽(اشعار عربی)✽

هذه قصيدة العالیة المشتملة علی بیان مراتب التوحید و کیفیتہ الایجاد و صدور الکثرة
عن الوحده و مدح المولی الاعظم الرسول المکرم صلی الله علیه و آله و نعت ولی الله
الاکرم العلی العالی الاعلی علیه صلوات الله المملک الابهی

مسمط عربی

در توحید و نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و منتقبت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام

الحق کنز بد ا فی غیب مکنون
خفیه ذاته فی سر مخزون

منزها خالیاً عن شوب تلویین
لا وصفه صار مو صوفاً بتبین

ولا اسمہ کان مو سوماً بتیان

فالحق کان بلا کون لاشیاء
من دون او صافه العلیا و اسماء

مستورة الذات فی استار اخفاء
من غیر خلق و ابداع و انشاء

لا اسمہ کان مو سوماً بتیین
لا وصفه صار مو صوفاً بتیان (نسخه)

بلا ظهور ولا روح واكوان

كانت هويته قبل الهويات ذات ابتهاج بها فوق ابتهاجات

اذ شأ هدت ذاته للذات بالذات من دون مجلي كذا من غير مرات

الا للحقيقة ذات العز والشان

لما رأى ذاته مشكوة انوار قد استجبت بها في غيب اضمار

فشاء ابداءها حيا لاظهار اذ حب شيئي طوي في حب اثار

والكشف ساعده طبقا ليرهان

فقد تجلّى بالاسماء الهية بجلوة في مقام الجمع غيبية

منها ثبوته والبعض سلبيه لها مظاهر اعيان شهادية

عقل ونفس وانسان وحيوان

اذ كل اسم كمال والكمال له مزيد عشق لما في العين يظهر

١ - يا سما : نسخه ٢ - من : نسخه

ان تدر معنى الكمال لست تنكره

بل ليس شيئي كمال الحق يفقد

حتى التجلي لا سرار و اعلان

فشاء ان يتجلى الحق بالوجود

في كل عين بتنزيل و تصعيد

وقدر رأى وجهه في كل موجود

فقال اسمائه الحسنى بمقصود

من الظهورات في مرآت اعيان

قد ابتدى الامر في ابداع ارواح

قدسية ذات اشراق و اسناح ١

ثم النفوس التي شدت با شباح

ثم البرازخ والاجسام بالداحي

حتى انتهى الفيض لا استعداد اركان

سبحان من اوجد الاشياء من العدم

لعالم النور ابداءها من الظلم

قد ابتدى قبل الاستحقاق بالنعيم

ارض الحدود انجلت من شارق القدم

كما انجلي الليل من اشراق نيران

١ - اسناح - يمنها وبركتها

علماً و عيناً من استعداد اعيان

ليس اختلافاته في الحكم من اثر
كى يقبل الجعل والانشاء فلا تجر
بل ذاته تقتضيها عند ذى نظر
قد كان يعرف سر الحكم والقدر

بكشف حق او استدلال برهان

والحق في كثرة الاعيان اذ ظهرا
و نور رحمته في العالمين سرى
فوجه الاحدى الذات ما كثيرا
لكن كما شاهد الاعيان شاء يرى

وجه الحقيقة في مرآت انسان

فالله انشاء في حضرة الجمع
ذا نشأتين حوى للوضع والرفع
كى كان مظهر اسم الله في الوضع
وقد تطابق حكم العقل والشرع

في انه عين فخر الانس والجان

محمد صاحب الايات والسنن
وخاتم الانبياء في السر والبطن (١)

١- والعلن (نسخه)

ابدى الجمال فيا بشرى لعشاق
شمس الحقيقة قدبانت باشراف

نور الوجود سرى في كل آفاق
بل ليس في اليبين الا وجهه الباقي

و ما سوى ذاته في ذاته فان

فالكل في بحر نور العشق مغمور
من خمر عشق جمال الله مغمور
تسيحهم عند اهل الكشف مشهور
لكنه عن ذرى الاوهام مستور

لاغر و في ستره عن عين عميان

اذهم كالانعام في لادراك والفعل
بلهم اضل سبيلا عند ذى العقل
لانهم ضيعوا من فطرة الاصل
واستسلموا في جحيم البعد والجهل

من ذلك قد خلد وا في نار حرمان

لكنه ليس من ظلم ولا جبر
من الاله العلى عن وصمة الضير
وكيف يظلم محض الجود والخير
بل الهدايته كالا غواء لدى الخير

على مفاتيح غيب الله مؤتمن
غوث الخلايق في الحدثنان و الفتن

مظهر الارض عن ارجاس او ثمان

بدء الوجودات في علم و ايجاد
اصل الحقايق في غيب و اشهاد

ماء الحيوه لارواح و اجساد
غوث الرشاد لا قطاب و اوتاد

فصل الخطاب لذي حق و بطلان

اصل به شيدت ار كان توحيد
فرع به ينعت انمار تفريد

شمس بها استشرقت افلاك تمجيد
احيي به رسم تسييح و تحميد

في شرعه ظهرت اسرار اعيان

من كان ناموسه ختم النواميس
لكونها ذات تشریف و تنفيس

اذ كان جامع تشبيه و تقديس
فتلك اجمعها مثل الجواسيس

تقدمت نشرت تشریف سلطان

مكارم الدين والاخلاق و الشرف

كتابه صفوة الاديان و الصحف

قد ينه قد بدى نسخاً لاديان

فذاته مظهر الاسماء اجمعها

كما المظاهر مبداءها كمتقطعها

لانها غاية في خلق اكوان

من نوره اقتبس الارواح و المثل

و من طريقته المثلي هدى السبل

له مراتب عليا ذات افنان

لقد على ليلة المعراج ثم دني

فالفيض عاد الى الفياض واقتربنا

لو لم يكن بر زخ من سترامكان

تمت ببعثة قصوى الكمال و في

اذ كان مستظهما للمسلك الحنفي

لانها مظهر اسم الله مجمعها

منها اليها باذن الله صانعها

من فيضه اقتبس الاقطاب و الرسل

و من مكارمه العلياذري الخصل

بقاب قوسين قرب الحق او ادني

بحيث هو في جمال الله كادفني

لولا ما خلقت شمس ولا فلك

لولا ما ظهرت نفس و لا ملك

لولا في مسلك التوحيد ما سلكوا

لولا في ظلمات التي قد هلكوا

لولا قد غرقوا في بحر خذلان

به رسوم حدود الله قد رسمت

مباني الكفر والاحقاد قد هدمت

مناهج الصدق والاخلاص قد علمت

اليه سلسلة الاهداء قد ختمت

كختم دائرة الاغواء بشيطان

كما العناية تقضي بعثة الرسل

كذا الولاية في الادوار والدول

لذا لني رسول الله لم يزل

جهدا بنصب امير المؤمنين علي

يوم الغدير يا مر الله سبحانه

فاليوم اكمل دين الخلق تكميلا

وزاد في ملة الاسلام تبيجيلا

بنصب ارفع خلق الله تجليلا

الله فضله في الدين تفضيلا

على الخلائق من انسي ومن جان

وصي خير الوري في السر والجهر

خليفة الله هو في الخلق والامر

شمس الجلال سماء المجد والفجر

الله ذا كره بالمدح في الذكر

كما يبليته آيات قران

له مع الله حال في ذري الانس

ليست لنفس ولا للروح ذي القدس

في مقعد الصدق بعد المحق والطمس

يسير في فلك التوحيد كالشمس

ففاق كل الوري في العز والشان

تنزهت ذاته العليا عن الشين

واستكملت في العلى من خلع نعلين

بل لو شهدت الوري من ناقب العين

لما ترى كاملا الاله في اللين

اذ كله رشحة من بحر القان

حلال مشكل احكام و تنزيل

كشاف معضل آيات وتأويل

سر الوجود باجمال وتفصيل

بحكمه امر تغيير و تبديل

في الكون مثل زيادات ونقصان

هو الذي بالعلمى بانته دلالتله (١) واستشهرت شهرة البيضا فضائله

ولا يخيب فى الافاق سائله اذ ليس ينفد بالا احسان نائله

بل اغرق الكل فى دماء احسان

جلت مقاماته عن درك افهام فاقت كراماته عن فهم اوهام

بجهد نشرته انوار احكام بسيفه رفعت رايات اسلام

برفعه نصبت اعلام ايمان

سر الوجود ملاذ الجود والكرم اصل السماحة والاحسان والهمم

للدن حبل متين غير منقسم للخير مواج بحر غير منصرم

للخير والشر حقاً خير ميزان

سفينة الحق بسم الله مجريها فى لجة الصدق للارواح يسريها

طراً الى حضرة الرحمن باربيها فتلك نفس تقفيها ذراربيها

١- هو الامام الذى بانته دلالتله (نسخه)

كى تهتد والذى اقليم سلطان (١)

به نجا آدم من سخط جبار و بردت للخليل جمرة النار

كذا الكليم نجا من كيد سحار وروح روح بدا من نوره السارى

وانقذ النوح من امواج طوفان

بل النيون سر آمنه قد حازوا كل السعادات فى الدارين وامتازوا

عن الاخلايق طرا حيثما اجتازوا على الصراط الحقيقى ثم قد فازوا

بجنة الذات واستيناس رضوان

شمس تشعشع منها عالم النور بدر تلالا فى ظلمات ديجور

هو الذى نوره فى ساحة الطور بدى فغنى بها نعمات منصور

(٢)

فخر مصطعاً موسى بن عمران

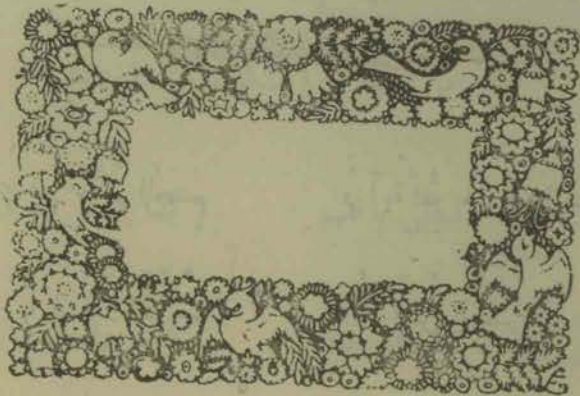
١- كى تهتد والذى اقليم سلطان (نسخه)

(٢) فى صعقه (نسخه)

١٥٥ ١٥٠ ١٥٠
من بالسخاء عن الاموال اغناني

فبارك الله دنياه واخراه
واكرم الله في الدارين مثواه
ادامه في سرير العزاعلاه
ويجمع الله ايانا واياه

في تحت رايه مولى الانس والجان



١٥٥ ١٥٠ ١٥٠
لولا ما بان ارواح واملالك

لولا لم يبد للافهام ادراك
لولا لم يك للتوحيد سلاك

لولا لم يقترن قلب بايقان

لولا ما اهتدت الاقوام والشيع
لولا ما زالت الاهواء والبدع

لولا في ظلمات الشرك قد جدعوا
لولا من مسرح التوحيد ما انتفعوا

لولا ما ظهرت آيات رحمن

تبا لقوم تعدوا عنه عميانا
وتابعوا الهوى والوهم شيطانا

وانكروا بالخياليات برهاننا
واستر بحوا بمتاع الكفر خسرانا

وجاحدوا الحق في تصديق بطلان

يا صاحب الجود هادي كل موجود
اغث مواليك حقاً يوم موعود

حتى يروا بعد موت وجه مقصود
لاسيما خالي المهدي (١) ذي الجود

١- مقصود خال شاعر مرحوم حاج سيد مهدي كازروني است

عين عبارتيكه فقيد سعيد بخط خود در آغاز اين قصيده نوشته است نقل ميگردد .
طبق اين عبارات معلوم ميشود كه قصد داشته قصيده خود را در معرفت نفس و درجات
آن و ولايت و شئون آن و مدح قطب دائره امكان حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه
تنظيم و تكميل نمايد ولي متأسفانه موفق نشده است و فقط همين مقدار قصيده را
ساخته است .



هذه قصيدة غراء في بيان النفس ودرجاتها والولاية وشؤونها ومدح مولينا
صاحب الزمان صلوات الله عليه - رب وقفتي لاتمامها على احسن النظام وابلغ الترتيب و
الانتظام بحق محمد وآله سادات الكرام عليهم صلوات الله الملك العالم



النفس روح سرى في عالم الجسم
ولا يجد لها بالحد والرسم
و آية الله هو في الذات والاسم
اذ ليس يحصر في نوع ولا قسم

لها شئون بارواح واكوان

تسرى بباطنها في عالم الامر
تجري بظاها في نشأة الجهر
بالجسم في زمن بالروح في الدهر
تشأنت بشئون اللطف والقهر

على قواها بتسخير واحسان
تنزهت من قواها في سما الذات
تشأنت منه في ارض الشؤنات
فالنفس مصباحاً تجلو بمشكواة
من البدن والقوى مثل التوججات

على اختلاف باصناف والوان

في العين قرّة ابصار والاذن
بالسمع قد ظهرت في جملة البدن
باللمس قد برزت وبالشّم في الثخن
من الا توف بدت وبلاذوق في الوطن

من اللسان استكنت عند ابدان

عقل اذا ادرك الكلّي بالفهم
بصورة في الخيال كان ذا سهم
كما تسمى لذى الجزمي بالوهم
بالفصل والخلط (١) عند الفكر قديهم (٢)

لها المراتب جما ذات افنان

والكل متحد في ذاته العليا
والجمع منفرد في الرتبة الدنيا

١- نسخه يكر: الوصل
٢- قديهمي صحيح تر بنظر ميرسد

في المشهد الباطني والمقصد الاسنى

في العلم والعين تفقوا ربها الاعلى

لا نها مظهر لله سبحان

مع كونها في ذرى النفس الالهيه

تنزلت بحضيات (١) البنائيه

بالذات علوية والوصف سفليه

بالطبع جسمية والنفس روحيه

بروحه قد على (٢) في طبعه دان

فروحه الباطني يحكي خفا الذات

ووجهه الظاهري يجلو ليات

هوية النفس من بين الهويات

لذات حق والاسماء خير مرات

فيها قد انعكست آثار رحمن

حقيقة النفس لا تعرف كباريتها

وكيف لا وهي لا تحصى (٣) مجريها

ولا تحاط بالافهام مجازيتها

ولا تناط بالاوهام طواريتها

١- بالحضيات صحيح است

٢- قد علا صحيح است

٣- بسم الله مجر بها ومرساها

في كل ان لها شان من الشان

تطير في عالم الارواح مع ملك (١)

ذات الجناحين من علم ومن ملك (٢)

بحكمة من حكيم قادر ملك

تساقطت ريشها من عند منسلك

في سجن هاوية الدنيا بسجان

لعالم الطبع بالعصيان ان تزلت

لكن لعالمها بالتوبة ار تحلت

قلنا اهبطوا بعضكم تصديق ما فعلت

للا رجال اجتباه بعد تاب دلت (٣)

قوسا (٤) النزول الصعود نم من دان

فالنفس ان كملت بالعلم والعمل

من المعارف والتكميل للخصل

ترقى الى عالم الاسماء والمثل

تلي الولاية في الادوار والدول

(١) ملك اينجا بمعنى قرشته است (٢) ملك اينجا بمعنى ملكه وحفظ قوى است

٣- اشاره است باين آيه: فعصى آدم ربه ثم اجتباه فتاب عليه.

٤- قوس النزول الصعود صحيح بنظر ميرسد

كذا الخلافة في الدنيا لسلطان

بِكاملِ النفسِ الانسانيةِ اللهُ
قد بان في صورةِ الافاقِ معناه
لأنها منتهى الخلقِ و مبداء
والحق فيه تجلّى وهو مجلاه

ووجه الدائمى مرات انسان

بالعكس ان نقصت بالجهل والشين
مطبوعة بطباع النقص والرّين
مشقوقة بازواج المكر والمين
محبوبة من جمال الغيب بالعين

مستورة الذات في استار امكان

حقيقة ذات اسماء الالهية
بالذات في عالم الارواح عقلية
مع الطبايع والاجسام سفلية
بالفعل في نشاة الاشياح نفسية

لها مراتب عليا ذات افنان

بالعقل والوهم والتخييل والحس
فهي المراتي وذات النفس كالشمس
بالسمع والذوق والابصار واللمس
في نورها قد فنت بالمحق والطمس

اذا تجلت بقهرية الشان

فبعد ما استكملت في الروح والطبع
تشبهت بصفات الخنس السبع
تصرفت بعد بالا عطاء والتمتع
خلافة للعلي في الوضع والرفع

هذي نفوس الورى طرا باحسان

فالنفس كانت من الارواح والامر
بالحكمة احتسبت في الطبع بالزجر
تشاق موطنها الاصلى في السر
وان تصفد بالاصفاذ في الجهر

ياليتها انطلقت من قيد سبحان



دوازده امام

دوازده امام مشتمل بر معارف و ماده تاریخ مرحمت پناه جنت مکان حضرت
«مجد الاشراف» قطب سلسله جلیله ذهیبه

صلي الله على سلطان اعراف
نبينا المصطفى المختار في الرسل
ثم السلام على نور الجلي على (ع)
ثم السلام على مشكوة انوار
كذا على المجتبي السيد الحسن
ثم الحسين الشهيد رأس عشاق
وبعد السيد السجاد حيث سري
وبعد باقر للعلم اذ كشافا
وبعد صادق بالحق اذ نطقا

عنقاء عرش العلي في قلة القاف
مرأت حق باسماء و اوصاف
ولي حق بامر النون والكاف
ام الائمة هم سادات اشراف
مرات شمس الجمال قلبه الصافي
وفي بعهد الحبيب حبه الوافي
في قيد عشق الحبيب بخوا طراف
در الحقيقة عن استار اصدا في
صدقا باحكام شرع الله كشاف

وبعد الكاظم الكشاف بالحق

ثم الرضا و تجلي على الرضايته

ثم الجواد الذي قد جاد مشتاقا

ثم التقي الزكي والعسكري هما

وبعد القائم المهدي هادي بنا

لهفي على كامل قد فارق الدنيا

فقلت اذ سألوا عن عام رحلته

في كشف آياته تفسيره الصافي

في قلبه فانجلي في عهد الوافي

بنفسه في سبيل الله بالشافى

قطبا سما، العلي في عرشه الطافي

بالحق للحق في عدل و انصاف

اعزه الله في اصحاب اعراف

عزيز جنت عدن مجد الاشراف

۱۳۳۱ هجری قمری



قصيدة

دزماده تاريخ فوت مرجوم حاج علي آقا ذوالرياستين مرشد سلسله محترمه نعمت الملهي



يسبح ما في الكون لله حامداً
 فسبحان من احبى بنور جماله
 وما يظهر قد افنى جميع عبادته
 وقد اختار في الاعميان من بين خلقه
 واصحابه الها دين خزان علمه
 عليهم سلام الله ما دارت السما
 وبعد فوا لهفي على ما اصا بنا
 وا بكى عيون الناس حتى تبيضت
 و غاضت دماغ العين من كثرة البكا

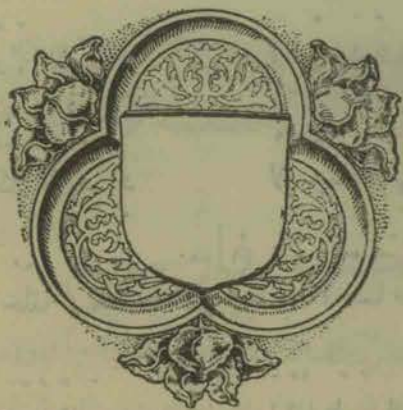
و يعبد كل الخلايق سجداً
 مظاهر ما في العالمين واو جداً
 سعيداً شقيماً، مشركاً وموحداً
 حبيب اله العالمين محمداً (ص)
 اتم مجال الله من كل ما بدا
 وما دامت الاوضاع تبدوا مجدداً
 بموت الذي قد كان للخلق مرشداً
 واحرق قلب الخلق حزناً مكمداً
 و فاضت دماء القلب حتى تجمداً

لقد فاز بعد الموت في جنة اللقا

و حاز نعيم القرب بالحق سرمداً

و بين يديه قد سعى نور علمه

بظل لقا، الله صار مخمداً



در مدح مرحوم حاج سید مهدی کازرونی

خال خود سروده است

فهو المفیض علی الذرات اجمعها
من نور شمس جمال الله مبدا

الیه ایضاً یوم الحشر مرجعها
فی تحت رایتہ العلیا مجامعها

اذ کان ذال یوم للأعمال میزانا

یا غایة الخلق یا بده لا یجاد
اغث احبک طراً یوم میعاد

اذ عاداروا حهم کلا لا یجاد
لا سیما خالی التالی الاجدادی

خلقاً و خلقاً و اکراماً و احساناً

سلیل خیر البرا یا سید العرب
الفاطمی الطباطبائی عالی النسب

اصل السماحة والاخلاق والادب
من قام منی باحسان مقام ابی

فجازه رب بالاحسان احساناً

بخش چهارم

(دو رساله)

فقید سعید مرحوم آیت الله آقا سید علی مجتهد کازرونی علاقه مفروضی بمشروطیت واقعی داشته است و چنانکه در ضمن شرح حال او اشاره رفت هنگام صدور دستخط مشروطیت دو رساله (یکی بقارسی و دیگری بعربی) در فوائد آن و اجرای عدالت مرقوم داشته اند که درهما نموقع بچاپ رسیده است چون دو رساله مزبور متضمن مطالب عالیه حکمتی و از شاهکارهای تشریحی و ادبی است عین آن دورا اینجا درج میکنیم تا خوانندگان گرامی بیشتر استفاده نمایند.



خطبه فارسی

مشمول بر ثناء الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و وصف ائمه دین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و بیان فوائد «عدل و اتحاد» و مفاصد ظلم و فساد و بعث عقلاء و متدینین بر بسط بساط اخوت و صف او مودت و وفا و قطع اصل ظلم و عنادات نفعنا الله بها و سلیر اخواننا المؤمنین از منشآت عبد ذلیل اقل سادات و طلبه علی ابن عباس المجتهد الکازرونی - از تحریرات اقل السادات و الطلاب محمد بن عبدالکریم الجهرمی که بر حسب امر مبارک بندگان حضرت مستطاب حاوی القروع و الاصول جامع المعقول و المنقول آقا سید علی مجتهد مدظله تحریر نموده؛ فی هفتم شهر ذی الحجة الحرام من شهر مطابقت ۱۳۲۴ هجری نبوی (ص)

خداوندی را جل شأنه و تقدست اسمائه • حمد بیحد و ثناء بیعدد سزااست که در نشأه نخستین فیض لباس استعداد و قابلیت بر قامت قوالب ممکنات آراست و از ثانی مراتب جو دو فضلش بخلعت والای هستی ارواح مراتب تعینات را پیراست علمی که در مراتب افتاب علم از لیش کافه ذرات مہیات و ذرات هویات روشن و اشکار و حکیمی که از آیات تدبیرات سلطان حکمت ربوبیتش نظام ممالک آفاق و انفس روحانیات و جسمانیات متقن و برقرار سمعی که بیواسطه آلت قوه صماخیه اصوات روحانیه و جسمانیة ناطقین و ناطقات را شنونده و بصیری که برباطه رطوبات و طبقات عینیه مرتبات نفسانیه و عقلانیه را بیننده هیچ دیده کشفه آن نور پاکرا از غایت لطافت و نهایت اشراق نیند اگر چه نور او قاهر بر همه ابصار است لا قدر که **الابصار و هو الالبصار و هو اللطیف الخیر** و هیچ مدر که لطیفه آن آفتاب تابناکرا از شدت نورانیت و فرط استشراف ادراک نکند هر چند بحر علمش محیط بهمہ مدارک و افکار است **اذ لا یعرب عن علمه مقال ذرة في الارض ولا في السماء و هو البصير** قادری که سلطان قدرت عادلش متشتمات جواهر نفیسه و اعراض شریفه سنیعه عوالم و صنیعه و رفیعه در رشته نظام ارتباط و اتحاد کشیده و عادلی که برهان معدلتش درجات و درکات نیران برای ارباب سعادت و ایمان و اصحاب شقاوت و طغیان آفریده **الله الحمد علی نعمائه و الثناء علی الائمة** و پیغمبری را نعت بی پایان و مدح فراوانی رواست که خلعت زیبای خلافت مطلقه کلیه تامه را قامت رعناى او مستحق و رحمت بی منتهای نبوت حقه الهیه عامه را صورت اعلاى او لایق هادی جمیع موجودات به انحاء هدایات تکوینیہ و تشریفیه و قاضی بر کافه ممکنات بانواع اوامر و نواهی صوریہ و معنویہ نیز بینہای از انوار مشکوة

نبوت عامه اوست مقتبس و هر ولیی در انهار متخذہ از ابصار ولایت تامه اوست مرتسب معراجش از غایت ارتقاء در مدارج کمال اوج سماه الهیت و منها جش از شدت اعتلاء در مناہج استکمال ملت بیضاء ربوبیت •

میزان عدل شرع همینش معیار امتحان افعال و اقوال و برهان دین مبینش مقیاس رجحان اعمال و احوال هر حکم معدلت شعاری از معدن شریعت غرای اولامع هر حکمت مصلحت دناری از منبع ملت بیضای او تابع - **فہو خاتم الانبیاء و خاتم المرسلین** و احکام شرعیہ ناسخه للشرایع السابقہ باقیہ الی یوم الدین صلی اللہ علیہ و آلہ اجمعین و اولیائہ و تمجید بی نهایت و تعظیم بیحد و غایت سزاوار آنست که مظاهر رحمت الهیست و مجالی قدرت ربوبیتند و مصادر علم و حکمت و معادن جواهر عبودیتند مصابیح انوار علم و عرفان و ینایع اسرار خداوند سبحان ائمه معصومین و ہدایة مہدیین صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین و لعنت اللہ علی اعدائہم الی یوم الدین •

و بعد بر ارباب دانش و اصحاب بینش واضح و هویداست که بناہ مبانی عوالم الهیہ و نشئات غیبیہ و شہادیہ بر عدل و ارتباط و اتحاد و اختلاط است زیرا که اگر رابطه رشتہ عدل و ارتباط نبودی متفرقات نشئات مختلفہ را امتلاک موجب انتظام پیدا نشدی و چنانچه واسطه سلسلہ معدلت و اختلاط مربوط نگشتی متشتمات ممالک غیر مؤتلفہ در سلك نظم منتظم نمیشدی ارواح قدسیہ بتعدیلات الهیہ باجساد مرتبطات و نفوس مجردہ انسیہ بااعتدالات ربویہ با ابدان مختلطات از ازدواج آباء علویہ و امہات سفلیہ بکسر و انکسار در کیفیات فعلیہ و انفعالیہ مواید ثلثہ پیدا و ازدواج ذکران و انات انواع و اصناف نباتیہ و حیوانیہ و انسانیہ بہ ترتیبات نفیسه و طبیعیہ مواجید کلیہ و جزئیہ ہویدا نفوس انسانیہ را اگر تعدیل در متوسطات اخلاق کا ملہ باعثہ بر افعال مرضیہ نمیبود بمقام تشریف و **لقد کررنا بنی آدم** قدم نمیکداشت و در مملکت تعریف **خاتی الانمان** علمه الایمان عام نمی افراشت بلکه اعتدال در قوه عقلیہ نظریہ بحسب مدرک فطریہ و کسبیه برفع افراط جربزه شیطانیه است و دفع تعریض بلاہت حیوانیہ

موجب امتیاز انسان از سایر انواع حیوانیه گشته و قلم اعلاى حکمت عدلیه ربوبیه بمقتضای ترتیب نظام احسن الهی نقوش و خطوط مرتبطه صوریه و معنویه را در الواح قابلیه مواد مستعدّه نوشته و از توضیحات عند اولی الالباب است که بعث انبیاء و مرسلین از جانب رب العالمین بر جن و انس اجمعین بنشر شرایع دین مبین و ترویج احکام شرع مبین از برای مقاصد عدل و داد در حفظ نظام امور معاش و معاد است و نصب اولیاء کاملین و خلفاء را شد بن بجهت رفع قواعد و همیه ظلمیه شیطانیه و وضع قوانین عقابیه عدلیه رحمانیه و جهات اتحاد است چنانچه ملاحظه جعل آداب احکام متعلقه بعبادات قریبه و سیاسات مرتبطه بمعاملات توصییه بر مراعات تعدیلات نفسانیه اخرویه و اعتدالات جسمانیه اقوی برهانی است و مشاهده ابتداء وضع اسباب حلال و حرام در ابواب عقود و ایقاعات متنسقه اجلی بنیانی است. اگر بنظر بصیرت و اعتبار و دیده خبرت و استبصار در منظور انسانی و مجالای روحانی و جسمانی نظری کنی خواهی یافت که مقام صحت قوای جسمانیه و اعضاء ابدانیه بتعدیلات در امر جه و اخلاق معتدله منوط و استقامت مدارک روحانیه به تصحیحات اخلاق فاضله مربوط. چه اگر امر جهه طبیعیه از جاده اعتدال منحرف گردد انواع امراض مهلکه موجب هلاک بدن گشتی و چنانچه در مدارک کلیه یا جزئی اختلالی یا رفع اعتدالی شود انحاء اوهام و خیالات باعث فساد عقاید شدی بالجمله بر اوائل عقول صافیّه واضح و روشن است که از بسط بساط عدل و اعتدال ممالک آفاقیه و نفسانیه معمور و آباد و از نشر فرائض ظلم و جور و اختلال معمورات بلاد خراب و بافساد و شکمی نیست که ادراک موازین عدلیه و قوانین اعتدال بیواسطه علوم عقلائییه صورت نیندد و رفع ظلم و اختلال بدون متابعت آراء عقلائییه حاصل نگردد زیرا که نفوس شیطانیه مطیعیه قوای شهویه و غضبیه بواسطه انحراف از طریق مستقیم عدل و داد ظلم و فساد را حسن دانند و بعلمت اختلال در سیل جهل و عناد تعدی و افساد مستحسن شمارند پس ناچار باید عقول عقلاء کاملین از انبیاء مرسلین و اولیاء کاملین تأسیس قواعد متقنه شرع مبین بنشر احکام مبتنیه بر

قوانین عدل و انصاف نمایند و سایر نفوس جاهلین را بمتابعت و التزام الزام فرمایند زیرا که صلاح نظام امور معاش و انتظام مقاصد مصالح معاد بدون متابعت شرع انور باجرا و اوامر و نواهی در ابواب عبادات و معاملات و حدود و سیاسات انجام نگیرد و هر کس را اهلیت استفاده احکام الهیه از ادله شرعیّه نیست بلکه باید عامه نفوس طالبین طریق هدایت و سالکین سیل سلامت از علماء دین و خلفاء عامه شریعت خاتم النبیین (ص) کسب کلیه احکام متعلقه بدنیا و دین از حلال و حرام نموده سپس در مقام عمل و اعمال در مرحله استکمال بر آمده تا سعادت دارین و عمارت نشأتین را حاصل کرده و بر همه ارباب معرفت و انصاف مخفی و پوشیده نیست که بدون قطع اصول ظلم و فساد و رفع قواعد جور و استبداد اجراء مقاصد صحیحه عدل و داد و انفاذ مجاری مستقیمه ارتباط و اتحاد انجام پذیر نیست چه جمیع خرابیهای عالم و مفاسد احوال معاد و معاش بنی آدم از ظلم ظالمین و تعدیلات مفسدین است چنانچه عقلاء این دوره از علماء عالمین و مؤمنین مد برین و ارباب هوش و فطانت و اصحاب فراست و کیاست بالهامات الهیه و ارشادات غیبیه بعد از ملاحظه خرابیهای بسیار در احوال اوضاع ملت و دولت از کثرت فنون ظلم و خلاف عدل و مرور دامن همت عالیه را بکمر زده و مجدانه در مقام اصلاح امور عامه و خاصه دینیّه و دنیویّه اخوان دینی و اسلامی و ایمانی بر آمده بمقتضای عقول صافیّه و تدابیر وافیّه کافیه در ترویج احکام عبادیه و سیاسیه مهجوره بواسطه ظلم ظالمین کمال سعی و اجتهاد فرموده و بذل جهد در نشر احکام عدلیه اسلامیّه در مملکت ایران نموده و از غایت الطاف الهیه اینکه در این اوان که نفوس علماء و عقلاء ایران در این مقصد اعلی و منهج اسنی ساعی بودند از سلطان اسلام مظفر ملک علام تعالی شانه خلد الله ملکه با کمال سعی و همراهی از غایت کیاست و فراست لایقه بمرتبه شاهنشاهی امر بلیغ و توقیع اکید منیع با قامه این مجلس شریف و محفل منیف که مسمای بمجلس شورای ملی است شرف صدور یافته بلکه مهر درخشنده آسمان معدلتش در اول مشرق افتتاح این مقام صلاح نور حضور یافته برای سلطنت آرایش که سلطان

آراء است در تنظیم مقاصد عدلیه این مجلس اعتدال رأی داده و بر ازیکه معدلت
پیرایش بشکریم مشاهده تصافیه عامه و خاصه اهالی ایران قدم استقلال نهاده و مکنونات
ضمیر منیر خود را در بیان منافع و فوائد این مجلس اتحادی اسلامی اظهار داشته و
معلومات خاطر خطیر معدلت تخمیر را در تبیان محاسن و محامد این محفل اعتدالی
خاصی و عامی در صحایف ازمان نگاشته ادام الله تعالی ایام سلطنته و احکام معدلته .

پس ای صاحبان افکار و ای دانشمندان هوشیار قدم سعی در اصلاح امور دین و دنیای
خود و در مقام خیر خواهی استوار دارید و پای جد و اجتهاد در اصلاح معاد و معاش
خوبش در جاده معدلت و تساوی بایدار فرمائید - مردانه در رفع ظلم و فساد و
قطع ریشه افساد و استبداد بکوشید تا از کثوس عدل و اتحاد شربت راحت و
داد بنوشید ؛ بساط عدل را بگسترید و فرائض ظلم را برچینید تا خیرات دنیوی و
آخریه علی الدوام به بینید - ملا حظہ کنید که اگر درخا نه ای از خانه های شما که
مجمع نفوس قلیله است رشته عدل و داد گسیخته شود تا ثمره فتنه و فساد در اهل آن
خانه انگیزخته شود و خاک مذلت و خواری بر سر همه بیخته شود تا چه جای اینکه
مملکتی از ممالک یا اقلیمی از اقالیم خالی از عدل و صلاح گردد ناچار محل فساد و
تنازع و تشاح شود - از خواب غفلت بیدار شوید و در امور دین و دنیای خود هوشیار
گردید - از ظلم ظالمین داخله و خارجه ایران نجات یابید و در معرض فساد حال و
مال و هلاک جان و مال نیفتید و سعی در نصب میزان عدل و مساوات و رفع قانون
ظلم و معادات نمائید تا گوی خیرات کثیره از میدان اقدامات در مرحله سعادات
بر یابید . و ابواب فتوحات عاجله دنیوی و آجله آخریه بر روی یکدیگر بگشائید
باقدم راسخ در این مقدم شامخ قدم گذارید و باساعده متعاضد ریشه ظالم و معاند را از
میخ بر آرید تا بحول الله و قدرته و رحمة تعالی شأنه و قهر سلطانه هر چه خواهید از

خیرات به بینید و ثمرات شجرات حسن و احسان را بچینید و با هم همدست بلکه یکدست
باشید و تخم محبت و اخوت و مهربانی و صفا و وفا و معدلت بایکدیگر در اراضی قلوب صافیه
بپاشید تا جان و دل را از شر دشمنان و معاندین محفوظ و از دنیا و دین از جمیع خیرات
محفوظ باشید و قننا الله تعالی و ایاکم لمصالح امور المؤمنین بحق محمد (ص) و آله
الطاهرین صلی الله علیه و آله اجمعین - تمام شد .



خطبه عربى

بسم الله تعالى شانه العزيز

هذه خطبة جليلة و لايحة جميلة

مشملة على ثناء الله تعالى فى صفاته

واسمائه ومدح محمد صلوات الله وسلامه عليه

خاتم انبيائه واهل بيته المعصومين صلوات الله و

سلامه عليهم اجمعين و على بيان فوائد العدل و الاحسان

من منشآت العبد الذليل اقل السادات والطلبة

على بن عباس المجتهد الكا زرنى

طاب نراه قد انشأ

فى سنة اربع وعشرين و ثلثمائة بعد الالف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى جعل العقول مرآة لمشاهدة الصفات والاسماء و هجا لى لمعانيه
آيات العظيمة والكبرياء الذى دبر بمقتضى علمه الربانى سلسلة النظام الكيانى و قدر
بتقديره السبحانى مراتب العالم الروحانى والجسمانى • ابداع بعلمه الازلى حقايق العقول و
ارواح و انشأ بفيضه لقيومى رقايق النفوس والاشباح واختار من جميع الممكنات فى العالم
والعرفان كامل الانسان فجعله خليفة فى جميع العوالم حيث علمه الاسماء والهمة البيان اذ كان
جامعاً للصفات الالهية والكونية ومجمعاً للشئون الامرية والحقيقية والخلقية فحصل
التفاضل فى الرجال بتفاوتهم فى درجات العلوم والمعارف والتكامل بين الابدال بتفاضلهم
فى ادراكات العقول واللطائف وكفى دليلاً على هذا لبيان مضافا الى البرهان و
شواهد الوجودان المركزى الاذهان آيات القرآن و بينات الفرقان : هل يعقوبى الذين
يعلمون والذين لا يعلمون و تلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون
فالانسان وان شارك ساير افراد الحيوان فى الخلق من الماء والطين ولكن الله تعالى انشأه
خلقاً اخر فبارك الله احسن الخالقين • فامتياز الانسان من ساير الاكوان بكمال العقل والبيان
وكمال العقل والبيان باستكمال العلم والايمان و ليس العلم الكامل بكثرة التعاليم
و التعلم بالجدال والمراء بل نور يقذفه الله فى قلبه من يشاء والعقل الانسانى والعلم
تو امان ومن ندى امهات الحقايق النورية يرتضعان وبميزانها اعتدل شرايع الدين بالنقل و
الفرض اذ بالعدل قامت السموات والارض فسبحان من عدل حكيم وشاهد عليهم جعل العقل
والعلم بداية كل الخيرات جميعها ونهاية جل الشؤنات وضيعها و رفيعها جل وعز و علاو
تبارك و تعاظم و تعالى والصلوة والسلام على العقل الاول و العلم الثانى و غاية اوج
الكمال فى المعراج الانسانى المتعلم فى مدرس فو اوحى الى عبده ما اوحى والمتكرم فى

مجلس فكان قاب قوسين او ادنى الصاعد بيدنه الجسماني الى الروحانيات و بعقله الروحاني الى نهاية معارج الممكنات ومن ارض الكثرات السفلية الى ملكوت السماء **فسبحان الذي امرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى** واضع موازين القسط لارتفاع ثقل محاسن الاخلاق ومصالح الاعمال ورافع قوانين العدل لانتصاب قوائم احكام الافعال و الاحوال المهندس لمقادير اشكال اوضاع السياسات العقلية و للتفرس لتدابير احوال انواع القياسات الشرعية الذي هو لاجناس جواهر حقايق الخيرات كالفضل التام ولاصناف ارباب الانواع صوته التمام باسط مهاد العدل والانصاف بنشر شريعة الغراء وقابض مواد الظلم والاعتساف يبسط ملته البيضاء لمؤبد المنصور بنصر الله سيدنا ونبينا ابي القاسم محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله وعلى اهل بيته المكملين لنفوس الناقصين باعمال القلوب والافعال التامة والمستكملين لعقول الصاعدين بالتكليف الخاصة والعامة المصححين لمرضى النفوس بادوية الرياضات الروحانية و المقوين لضعفاء العقول باغذية المجاهدات النفسانية الذين هم لا اعتبار مقادير فضائل الاعمال والاخلاق تامة الموازين وامتحان نواقص الافعال وتامها كاملة القوانين استقامت بنور عقلهم سموات الارواح وقامت بظهور عدلهم اراضى الاشباح الهادي للنفوس الانسانية بانوار هدايتهم والمرشد بين للعقول الروحانية باسراز ولايتهم القائدين لنفوس السالكين الى غاية مراتب الكمال والسائقين لقلوب الناسكين الى نهايه معارج الاستكمال سادات الاولياء الكاملين وقادات الاصفياء الواصلين ائمتنا المعصومين وشفعائنا يوم الدين صلوات الله عليهم اجمعين واللجنة الدائمة على من عاندهم في شئوناتهم الالهيه وجاهدتهم في مقاماتهم الربوبية وبعد فقد قال الله تعالى **ان الله يأمر بالعدل** و **الاحسان و ايتاء ذى القربى وينهى عن المنكر و البغى يعظكم لعلمكم** **تذكرون** ولارب ان العدل الالهى منشأ لتشييد قواعد نظام العالم و مبدء لتأييد قوانين انتظام بنى آدم كما ان الظلم الشيطاني باعث على انهدام ابنية معمورة البلاد و مورت لانقسام عرى الدين والدنيا لا اختلال نظام المعاش والمعاد بل وما بعث الله تعالى

الانبياء والرسل بالشرائع والاديان الالبسط مهاد العدل والامان وقطع اصول الظلم والكفر والطغيان اذ **بالعدل** ارتبطت النفوس والارواح و اختلطت الاجساد والاشباح وحصل الازدواج بين الابهاء العلوية والامهات السفليه و كمال الامتزاج بين الكيفيات الانفعالية و الفعلية فحصلت بتعد يلاتها الالهيه المواليه الثلاث من المعادن والنسب والحيوان وبتكميلاتها الربوبية الكمال من افراد الانسان حيث استكملت بالتعدد في اصول الاخلاق النفسانية وتكملت بتحصيل علوم المعارف الربانية **بالعدل** قامت قواعد الدين واستقامت قوائم الشرع الميّن **بالعدل** ارتفعت اعلام الشرائع الالهية و انتصبت احكام النواميس النبوية **بالعدل** ظهرت انوار آيات الله في النفوس والافاق و تواترت آثار صفات الله في المواد القابلة بالاستحقاق **بالعدل** انتظمت سلاسل نظام العبادات والمعاملات وتنظمت دلالات مسائل الحدود والسياسات **بالعدل** فضل العلماء على الجهال وفخر العقلاء على الارذال **بالعدل** ترفعت درجات اهل اليقين وتكرمت عند الله مقامات المتقين **بالعدل** ارتفع التنافى والتضاد عن المنافيات والاضداد واجتمع الصوافي و المواد بارتباطات جهات الاتحاد **بالعدل** صفت نفوس ارباب الوفاء واصطفت قلوب اخوان الصفا **بالعدل** تفاضلت درجات الجنان وتساقلت دركات النيران **بالعدل** اشتاقت النفوس الى حقايق العلوم والمعارف وفاققت العقول على الاوهام بادراك دقايق اللطائف **بالعدل** انفتحت ابواب الخيرات والبركات وافتتحت اصواب الفيوضات بالحركات **بالعدل** احقاق الحق وابطال الباطل واعزاز العاقل وادلال الجاهل **بالعدل** شرف الاسلام والمسلمين على الكفر والكافرين وفخر الايمان والمؤمنين على الانكار والمنكرين **بالعدل** اندرست رسوم الكفر والطغيان وانظمت اثار الفسق والعصيان **بالعدل** تمت الحجج والبراهين وانهمت قياسات الشياطين **بالعدل** انتقادت الملوك لسلطان الاسلام واطاعت السلاطين للعلماء الاعلام **بالعدل** شاعت احكام الشريعة الغراء وداعت اعلام الملة البيضاء **بالعدل** اجتمعت فروع الشجرة الطيبة التوحيدية الاسلامية المحمدية التي اصلها ثابت وفرعها في السماء وانجمت اصول الشجرة الشركية الحادية الابليسية التي اجثت من فوق الارض مالها

من قرار وبقاء بالعدل ظهرت خسارة الاخسرين اعمالاً فما نفعت خسارتهم و خسرت
تجارة الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فما ربحت تجارتهم **والعدل قد افلح المؤمنون**
الذين هم في صلاتهم خاشعون اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون والفتح
بالنار المناقون الذين يستهزئون على العقلاء المؤمنين و يقولون انؤمن بقانون العدل
والانصاف كما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء ولكن لا يشعرن فطوبى لمومن جاهد
بنفسه في طريق العدل والانصاف وتباً على فاسق جاهد بشخصه في سبيل الظلم والجور
والاعتساف انظروا يا معاشر العلماء العاملين والعقلاء المتدينين والاخوان المؤمنين بنظر
البصيرة والاعتبار والخبرة والاستبصار في ترويح احكام الدين وتعريج اعلام الشرع المبين
بالسعي في اقامة قوانين العدل والاعتدال واستقامة موازين الفضل والكمال برفع مباني
الظلم والفساد ودفع مهاوى الجور والافساد ثم انظروا الى كمال عناية الله جل سلطانه
وقهر برهانه بسطاً نكم العادل خلد الله ملكه كيف يسعى نور عقله بين يديه وعن يمينه
وجانيه بالامر بترتيب المجلس الشورى الملى الاسلامى وتنظيم مجمع الصلاح الخاصى
والعامى حيث تظن بفراسته الكاملة ظلم الامرآء والوزراء والاجزاء على عموم الرعايا
الذينهم له بمنزلة الاولاد والابناء فان السلطان الذى هو ظل الله تعالى شأنه للرعايا بمنزلة
الاب الرحيم وهم له بمنزلة الولد الحميم ومن الطاف الله الخفيه على عباده ان جعل
في جبلتهم المحبة والوداد والتودد والاتحاد كل بالنسبة الى الاخر سيما النفوس المتفقة
المسالك المتحدة المناسك ولا سيما السلطان والرعية فان الحكمة الالهية اقتضت في
النظامات الصورية والمعنوية اشدية الارتباط بالاطاف الخفية والجليلة وهذا المعنى مع
وضوحها لاولى الالباب بالبراهين العقلية والشواهد الثقيلة ظاهر بالنظر فى احوال
السلاطين والرعايا والخواقين فى البرايا ويكفى تبياناً لذلك ملاحظة احوال الابناء و
المرسلين والاولياء الكاملين سلام الله عليهم اجمعين الذين هم سلاطين العالم فى الافاق
ورؤسا بنى آدم بالاستحقاق كيف حالهم فى مراتب توجهاتهم وعطوفاتهم وعناياتهم و
ترحماتهم مع كافة الخلق وعامة المخلوقين سيما سلطان سلاطين العالمين امير المؤمنين

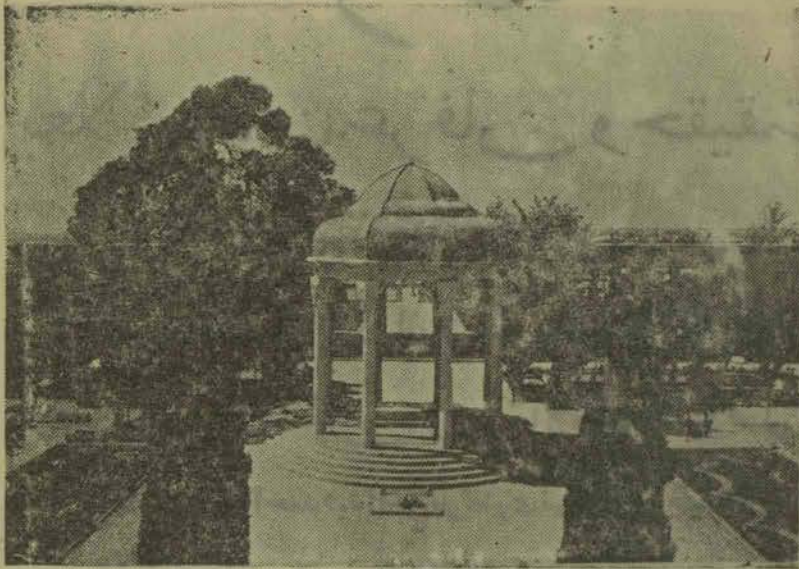
وسلطان الموحدين **على بن ابي طالب** ارواحنا و ارواح العالمين لذاته وصفاته وافعاله
واقواله الفداء حيث انه روحى له الفداء كان فى ايام خلافته واعوام سلطنة ومارته
للارامل كالزوج الشفيق وللارامل كلاب الرحيم بل كان روحى له الفداء عطوفاً على
الاعداء لاسيما الاحباء ورؤفاً على البعداء فضلاً عن الاولياء وعلى الكل الاقتداء به سيما
الخواص من العلماء الاعلام والسلاطين الكرام فى الافعال والاقوال بل فى الاوصاف والاحوال لانه
ميزان الاعمال ومقلب الاحوال وسيف ذى الجلال فاغتموا عباد الله الفرصة فى تنظيم
امور معاشكم لاصلاح سبيل معادكم بالجدو الاجتهاد فى سبيل العدل والاحسان و
الاقتصاد والتجنب عن طريق الظلم والجور والفساد واجعلوا نفوسكم نفساً واحدة فى
تحصيل الخير ورفع الشر وايدىكم يداً فاردة فى جلب النفع ودفع الضرر فان يد الله
مع الجماعة وانما المؤمنون اخوة والخيرات كلها فى الاجتماع والاتفاق والشروع كلها
فى الاتفاق والنفاق اما المؤمنون فلهم قلوب صافية وافية صحيحة مستقيمة مجتمعة
لا ترى فيها عوجاً ولا امناً واما المناقون فلهم نفوس كدرة قاسية مرضية معوجة
متفرقة تحسبهم جميعاً وقلوبهم شتى فالبدار البدار فى اجتماع آرائكم على تحصيل العدل
والمساواة وتكميل الفضل والمواساة ودفع الظلم والفساد والنفاق والاستبداد والمجمل
العجل فى اختيار علمائكم الصالحين وعقلائكم المتدينين الذين هم اهل البصيرة فى صلاحكم
وفسادكم وارباب الخبرة فى معاشكم ومعادكم فاجعلوهم مختارين وانفسكم تابعين
مطيعين كسى يفتح من اجتماعكم على الحق ابواب الخيرات والبركات والعزات
وينقمع اصول الشرور والافات والمذلات فى الدين والدنيا وفقنا الله تعالى واياكم فى
الاجتماع المصالح ودفع المفاسد فى الدنيا والدين بحق محمد وآله الطاهرين صلوات الله
عليهم اجمعين وقد خطر بالبال فى عام تاريخ هذا المجلس الشورى الملى هذا الكلام

المقتبس من الخطاب الالهى و امرهم شورى بينهم **بامر الله بالعدل**

نعمه الجانى محمد بن عبد الكريم الحسينى الجهرمى

فى الرابع عشر من شهر ذى قعدة الحرام سنة ١٣٢٤

آرامگاه حافظ در شیراز



مذبح

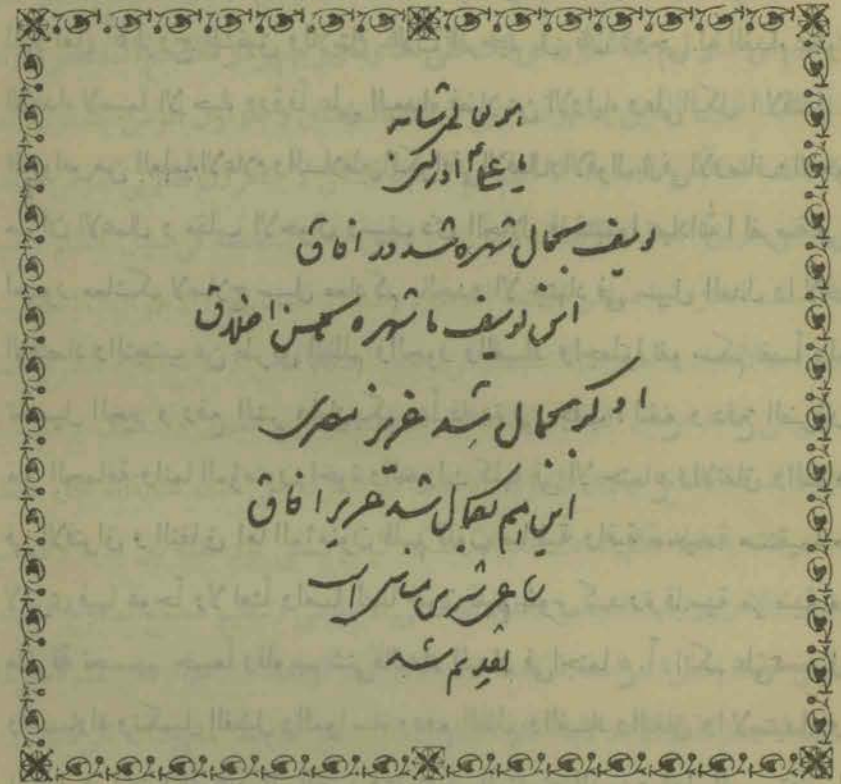
آقا سید علی مجتهد کازرونی

علیه الرحمه

در ایوان شمالی حافظیه قرار دارد



نمونه خط



بر من

یا علی

دین جمال شمره شد در افان

این دین ما شمره کهن اهدان

او که جمال شد غر ز نهر

این هم جمال شد غر را فان

تا غر در نهر

لقدیم

حکیم دانشمند

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه ابن رباعی را در وصف مرحوم حجة الاسلام

آقای حاج شیخ یوسف حدائق

که در میانشان طریقه الفت و محبت کامل بر قرار بوده

سروده و با خط خود نوشته برای ایشان فرستاده

در اینجا عیناً کراور و طبع گردید

مژده

بعلاقمندان عرفان و حقیقت



کتاب مجموعه مبارکه انهار جاریه از آثار گرانبهای
قطب العرفاء الکاملین و زبدة الاولیاء الواصلین
جناب آقای میرزا احمد هیدالعی مرتضوی تبریزی (وحید الاولیاء)

قدس سره

میباشد و بخط شیوای خود آن بزرگوار نگارش یافته
با کاغذ اعلا و جلد طلا کوب تهیه گردیده

مقداری از آن باقیست طالبین

مر اجعه فرمایند

کتابخانه احمدی - شیراز

چاپخانه مهرگان - شیراز

